

گامی بسوی بیداری اسلامی

مؤلف ابو الحسن ندوی

مترجم و ناشر
مسعود قادری

منشی ابراہیم الشافعی

www.iqra.ablamontada.com

پۆدایەزانەکانی چۆرمەها کتێب: سەردانی: (مُنْقَدِي إِقْرَا النِّقَافِي)

لتسبيل أنواع الكتب راجع: (مُنْقَدِي إِقْرَا النِّقَافِي)

پەراي دانلود کتایبەکانی مەختەلف مەراجە: (مُنْقَدِي إِقْرَا النِّقَافِي)

www.lqra.ahlamontada.com



www.lqra.ahlamontada.com

للكتب (کوردی ، عربی ، فارسی)

گامی لبوی بیداری اسلامی

مؤلف ابو الحسن ندوی

مترجم و ناشر مسعود قادر مراد

نام کتاب	: گامی بسوی بیداری اسلامی ترجمه رَدِّهُ وَلَا أَبَا بَكْرٍ
مؤلف	: ابولحسن بدوی
مترجم و ناشر	: مسعود قادرمربی
لیتوگرافی	: تندیس
چاپ	: مروی
نوبت چاپ	: اول
تاریخ چاپ	: ۱۳۶۹
تیراژ	: ۳۰۰۰ نسخه
حق چاپ محفوظ است	

فهرست موضوعهای کتاب

- ۱- مقدمه^۱ مترجم ۷
- ۲- شهادت تاریخ در حوادث ارتداد ۱۱
- ۳- فلسفه‌ای که اروپا، آن را به سوی شرق آورد. ۱۵
- ۴- دیانت بی دینی ۱۶
- ۵- قضیه‌ای است ابوبکری ندارد. ۱۹
- ۶- راز انتشار این دیانت ۱۹
- ۷- نفاق و الحاد یا دورویی و انکار ۲۲
- ۸- تعصبات جاهلیت و مکتب و دیانت آن. ۲۳
- ۹- چرا اسلام با این عصبیت‌ها جنگ می‌کند. ۲۴
- ۱۰- کشیدن گروه‌های اسلامی بسوی زنده گرداندن این تعصبات ۲۶
- ۱۱- روش و موقعیت مسلمان نسبت به جاهلیت و شعار آن ۲۷
- ۱۲- بزرگ داشتن جاهلیت در سرزمینهای اسلامی ۲۹
- ۱۳- آزاد بودن از دین و اخلاق ۳۰

- ۱۴- بزرگترین خطری که جهان اسلام با آن روبرو است . ۳۱
- ۱۵- جهاد امروز ۳۲
- ۱۶- بسوی ایمان از نو ۳۳
- ۱۷- احتیاج به انسانهای مخلص بی غرض
- ۱۸- احتیاج به سازمانهای منظم
- ۱۹- تجربه‌های گذشته
- ۲۰- اقسام روحانیون در برخورد با روشنفکران
- ۲۱- گروهی که برای تحرک و تبلیغ جدید اسلامی مطلوب است .
- ۲۲- از تاریخ گذشته
- ۲۳- واجبی است که تاخیر در آن روا نیست
- ۲۴- تندبادی است که جهان اسلام و عرب با آن روبرو است .
- ۲۵- کسی از که از دین اسلام برگشته است از جهت دشمنی و انکار با اسلام از کافر اصلی بدتر است .
- ۲۶- قضیه‌ای است از قضایای علم روانشناسی که تحلیل و بررسی می‌خواهد
- ۲۷- تاریکی پس از روشنائی
- ۲۸- کیفر انکار نعمت خداوند .
- ۲۹- بیماری خود کم‌بینی و آنچه سبب کنیه و حسادت است .
- ۳۰- آنهائیکه به این بیماری مبتلا می‌باشند از خردمندان و روسا و تناقض عجیب آنها .
- ۳۱- تلاش برای رستگاری از سرزنش نفس و دردناکی وجدان .
- ۳۲- روان و درون سست و ناتوان .

- ۳۳- خود را بزرگ دانستن و عظمت برای خود قرار دادن .
- ۳۴- دو مثال از تاریخ قدیم و تاریخ جدید .
- ۳۵- رده و الحاد همیشه کارش نفی و نابودی است ، و بر پایه مبارزه و جنگ با دین قبلی قرار دارد .
- ۳۶- موجی سرکش و حمله آور از ارتداد فکری و عقیدتی در برخی از سرزمینهای اسلامی و عربی
- ۳۷- روسا چگونه توانستند که حرکت رده و جنبش علیه اسلام را انجام دهند .
- ۳۸- محاربه رهبران این جنبش با اسلام نتیجه حتمی فرهنگ و تربیت آنها است .
- ۳۹- چرا کشورهای عربی گرفتار این محنت تلخ شدند .
- ۴۰- تمرکز دادن روسای بیگانه ، هم خود را در ضعیف نمودن مرکز روحی و رهبری جهان اسلام ، و اسباب و سائل این ضعف
- ۴۱- نیازمندی و احتیاج به پی ریزی نظام تربیتی در قالب تازه ای ، و انتقال مرکز یادگیری از غرب به شرق
- ۴۲- آگاه ساختن ملت های اسلامی و توده ها به گونه ای که همراه نشوند و فریب نخورند .
- ۴۳- تاثیر عزم راسخ صادق و کوشش پیوسته در دگرگون کردن اوضاع و دفع خطر ها .
- ۴۴- دو مثال در تاریخ ، دو مرتبه
- ۴۵- برای اصلاح و مبارزه یک روش نیست اما اعتماد بر صداقت و عزم است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

افضل الجهاد كلمة حقّ عند سلطان جائر . یعنی بزرگترین جهاد گفتن کلمه حق است نزد حاکم جور پیشه .

مولف در این کتاب دست روی افرادی گذاشته است که بر کرسی ریاست و حکومت ملت مسلمانان نشسته‌اند و سیاست و ادارهٔ امور کشور را برخلاف قانون اسلام انجام می‌دهند زیرا یا غرب از او تعهد گرفته یا در دانشگاه‌های غربی تحصیل کرده‌اند فرهنگ غرب در آنها نفوذ کرده و تحت تاثیر افکار غربی قرار گرفته‌اند ، آنهم نه از نظر علم و صنعت ، بلکه از نظر فساد اخلاقی و عیاشی و مخالفت با اسلام و نص قرآن کریم چنانچه شرح آن را در این کتاب میخوانی و همیشه اغلب دولتمردان این حکومتها افرادی غرب زده و بی‌علاقه به دین اسلام یا استثمارگر یا اسراف کننده و غرق در لذات دنیا و ارضای شهوتها و فئودال و ستمگر بوده‌اند . ضرب‌المثل مشهور (کدخدا را بگیر و ده را بچاپ دربارهٔ آنها صادق است با غرب می‌ساختند و از اسلام غافل میشدند) مجسمه خود را می‌ساختند گویی تا دنیا باقی است حکومت

می‌کنند، اصلاً" به خیالشان نیامده است بالاخره پس از ده یا پنجاه سال یا صد سال دیگر این مجسمه‌ها سرازیر می‌شوند و باعث پریشانی خویشاوندان و وابستگان‌شان می‌گردد (آشکارترین دلیل غرور و خودکامی برای هر کس که سهمی از فهم و شعور را دارد) و همین سبب شده است که به کاخهای مجلل و تفریحگاههای خود و وابستگان‌شان بپردازند، و ملت را فراموش کنند و بر علیه فرهنگ اسلامی و دین و شریعت و ملت بکوشند. و به زور حجاب را بر سر خانمها برمیدارند و کلاه بر سرشان می‌گذارند تاریخ اسلام را عوض می‌کنند و تعلیمات دینی را بی‌ارزش می‌نمایند و دستور برداشتن کلمات عربی و تبدیل نمودن حروف آن به حروف لاتین و خوار داشتن رجال دین را می‌دهند که همه برای تضعیف دین و مخالفت با قانون الله است از طرف دیگر برای عوام فریبی خود را ^۱ظَلَّ الله و سایه خدا لقب می‌دهند، این تضاد و نفاق را ببین!

و بعضی از حکومت‌های دیگر اسلامی به ظاهر با اسلام مخالف نیستند و بلندگوها و رادیو و تلویزیون و خطباء را به تبلیغات دینی و بیان حقائق قرآن و حدیث از نظر عدالت اجتماعی و اقتصاد اسلام و امانت و صداقت و شکیبایی و بیان سعادت‌ی که اسلام تضمین کرده است، مامور می‌نمایند و مدعی اجرای قوانین اسلامند اما عملاً "شیفته دنیا و مغلوب نفس امّاره گشته‌اند خود به عیاشی در کشورهای اروپایی می‌پردازند و بوسیله بی‌عدالتیهای اجتماعی فوق‌العاده زشت و نابرابریهای اجرای قوانین و وعده‌های پی‌درپی دروغین و توجیه شرابخانه و غیره، تابلوی ننگین و وحشت‌آور را به نام

اسلام به مردم عرضه می‌دارند که جوانان و مردم را به گونه‌ای از دین بدبین می‌کنند، اگر خود نمانند مشکل است حکومتی اسلامی جای آنها را بگیرد مگر اینکه آنهایی که به علوم قرآن و حدیث آگاهند از روحانیون و معلمین و اساتید با ایمان دانشگاهها و دبیرستانها، خالصانه ولله افکار مردم را هدایت نمایند و روشن سازند که قوانین و روش اسلام با این بی‌عدالتیها و دروغ و دزدی، موافق نیست، و با علم و صنعت و اختراع مخالف نیست، بلکه به گواهی تاریخ، اسلام مدت بسیار طولانی تواناترین حکومت و سرچشمهٔ عدالت و صداقت و علم و صنعت و اختراع، بوده است، اما مدت طولانی است که ملت مسلمان به سبب حکومتهای خائن در خواب غفلت فرو رفته و دیگران بیدارند، می‌خواهند زبان و فرهنگ و اخلاق اسلامی و دین را، از ما بگیرند، این است مولف به جوانان مسلمان آزاد اندیشه و روشنفکرانی که درونشان از استثمارگران خارجی و داخلی، جریحه‌دار است و از ناعدالتیهای اجتماعی و نابرابریهای اجرای قوانین حکومتها، تنفر و انزجار دارند، خلاصه به تمام مسلمانانیکه وجدان آگاه دارند و به هر انسانی که این کتاب را می‌خواند، توصیه می‌کند که فرهنگ اسلامی و زبان قرآن و حدیث را بیاموزند، و دیگران را آگاه سازند، و با منش و شخصیت و اخلاق اسلامی، برای پیشرفت علم و صنعت و اختراع، و اجرای عدالت و صداقت بکوشند و با وحدت کلمه و احترام متقابل و عمل خالصانه، حکومتها را بیدار و وادار به اجرای احکام اسلام نمایند در غیر اینصورت، پیامد حکومتهای اسلامی بدتر از پیامد حکومتهایی است که مخالف اسلامند زیرا قطعاً "مسلمانان علاقه‌مند باسلام، تخت آنها را واژگون می‌کنند، و طبعاً" حکومتی موافق

اسلام جای آن را می‌گیرد ، اما مخالف حکومت‌هایی که مردم را باسلام بدبین میکنند مشکل است حکومت اسلامی را تشکیل دهند پس بر تمام ملت واجب قطعی است که به همدگر خیانت نکنند تا کیفر و عقوبت آن را نبخشند .

ضمناً " کتابی را که ترجمه کرده‌ام شماره ششم از سلسله کتابهای مولف است بعنوان " نحو و عی اسلامی " یعنی بسوی بیداری اسلامی ، پس نام آن راگامی بسوی بیداری اسلامی گذاشتم ، امید است به لطف خداوند وسیلهٔ بیداری مسلمانان گردد ، والسلام علی من اتبع الحق والهدی .

مترجم روحانی و دبیر دبیرستانهای سنندج

مسعود قادر مرزی ۱۳۶۹

تاریخ اسلام شاهد چندین حادثه ارتداد و الحاد بوده است. آشکارترین و پرماجراترین آنها رده اقبائل عرب است، که پس از وفات حضرت رسول اکرم (ص) رخ داده است، که ابوبکر صدیق (رض) با ایمان و عزم راسخی که در تاریخ مانند ندارد آن شورش بزرگ و نابهنگام را در نطفه اش خفه کرد.

مورد دیگر حرکت و غوغای نصرانی شدن مسلمانان اسپانیا، که بر اثر بیرون کردن و کوچاندن آنان از خانه و کاشانه شان روی داد.

رده های دیگر که در برخی از سرزمینهای که دولت های غربی مسیحی بر آن غالب شده بودند، ظاهرگشت و کشیشان و خبرنگاران و مطبوعات در

۱- رده در لغت بمعنی برگشت از دین و الحاد و انکار ضروریات دین است.

در آن دست‌اندازی و فعالیت داشتند. ^۲ و باید اشاره کرد که بعضی از رده‌ها، قضیه‌های انحرافی نادری است. از قبیل مرتد شدن برخی از سست خردان و مسلمانان ضعیف النفس که از دین اسلام بریده و دست به گردن آئین براهمه و آریه در هند شدند.

اما بطور قطع اینها حادثه‌های نادر و کمیابی بودماند، و در واقع تاریخ اسلام رده عمومی و فراگیری را نشان نمیدهد، به جز اسپانیای بدبخت، اگر نام بردن آن به رده صحیح باشد، چنانچه تاریخ نویسان ادیان به آن اعتراف کرده‌اند.

همه این حوادث به دو علامت مشخص می‌شود:

اول بسختی مورد خشم مسلمانان قرار گرفتن، و دوم جدا شدن آنها از جامعه اسلامی.

توضیح اینکه هر کس از دین برمیگشت و مرتد می‌شد، آماج قهر شدید مسلمانان قرار می‌گرفت و از جامعه اسلامی که در آن بطور طبیعی زندگی میکرد،

۲- در قرن حاضر، این نوع رده بشدت فعال بوده و مسلمانان را در جهت عقاید تبلیغی خود منحرف و مخصوصاً "نسل جوان را به الحاد و بی دینی هدایت مینمایند- م

طرد می‌گشت و بین او و خویشاوندان نیکه پیوند عاطفی داشتند؛ جدائی و قطع ارتباط ایجاد می‌گردید و نیز میان او و بستگان دورش جدائی عمیقی بوجود می‌آمد. بدین ترتیب رده معنی منتقل شدن از جامعه‌ای به جامعه دیگر و از زندگی به زندگی دیگر پیدا می‌گردد و خانواده از اودوری می‌جستند و ترکش می‌نمودند و دورش می‌انداختند.

علاوه بر این در بین شخص مرتد و دیگران مظاهره و ازدواج و حتی دوستی و توارثی وجود نداشت.

جریان رده روح مبارزه و پایداری را در مسلمانان زنده میکرد، و نیز توان مقایسه بین آئین‌ها و رودروئی با آنها و دفاع از اسلام را بر میانگیخت و هر سرزمینی از مناطق اسلامی که حوادث رده در آن ظاهر می‌گشت؛ دانشمندان مسلمان و مبلغین و دعوت‌کنندگان به اسلام و نویسندگان، در رد آن و جستجوی علل و اسباب و آگاهی به آن، حماسه می‌آفریدند، و فوائد و مزایای اسلام را بیان و به مردم می‌آموختند، و موجی تند و عظیم از خشم و زشت داشتن و اضطراب، جامعه اسلامی را نگران و خشمگین می‌نمود.

این حوادث انگیزه تحرک و قیام بعضی از مسلمانان و از طرفی داعیه تحیر و درماندگی و بازنشستگی دیگر مسلمانان میشد. و حدیث فراگیر و شغل همیشگی عوام می‌گشت. چه جای خواص و آنهائیکه غیرت دینی داشتند؛ این نشانه‌ها و علایم حوادث رده بود، هرچند نادر و کم‌ترواقع میشد و اثری بر زندگی اجتماعی نمی‌گذاشت.

اما جهان اسلام در قرون اخیر رده‌های را آزموده که سرتاسر جهان اسلام را دربر گرفته و پایمال کرده است. و نیز تمام حرکت‌ها و جریانهای سخت و فراگیر و ریشمدار و نیرومند رده‌هایی را که قبلاً بوده، جبراً "در خود جای داده و بر آن چیره گشته است. امروزه هیچ سرزمینی از آن خالی نیست و کمتر خانوادهای از خانواده‌های مسلمان است که رده در آن نباشد. و آن رده‌ای است که بر اثر جنگ و پیکار غرب با شرق اسلامی روی داده، آن پیکار سیاسی و فرهنگی، و این بزرگترین رده‌ایست که در جهان و تاریخ اسلام از زمان پیامبر (ص) تا امروز بوجود آمد و ظاهر گشته است.

منظور از رده در عرف اسلام و در اصطلاح شریعت اسلامی چیست؟ رده یعنی تبدیل دینی به دین دیگر، و عقیده‌ای به عقیده دیگر و انکار آنچه پیغمبر (ص) آورده و به تواتر به ما رسیده است و بالبداهه و ضروری ثابت شده از دین اسلام است.

مرتد چه کاری انجام میدهد؟ پیغمبری حضرت محمد (ص) را انکار می‌نماید و از اسلام به آئین مسیحیت یا یهودیت و یا برهمنائی تغییر عقیده میدهد. یا بطور کلی مخالف دین و حکومت الله بر جهان است. و پیغامبران و وحی و معاد را انکار میکند. این مفهومی است که جهان قدیم یا جامعه پیشین از مفهوم رده شناخته‌اند.

هر کس از دین برمیگشت اگر نصرانی میشد به کلیسا رفته و پناهنده

هیكل میشود . (جای مخصوص در کلیسا) یا داخل عبادتگاه بت‌ها شده و دست به گردن برهمنائی و مانند آن میشود ، پس همه او را می‌شناختند و در میان مردم ظاهر و مشخص گشته و انگشت‌نمای مردم میشد .

مسلمانان امید و آرزو را از او قطع می‌نمودند ، و ارتداد او در اغلب حالات ، رازی نهانی و سری پنهانی نمیشد .

فلسفه‌ای که اروپا آن را بسوی شرق آورد

اروپا فلسفه‌هایی را به مشرق زمین ارمنان داده که اساس آن بر انکار پایه‌های دین و انکار نیروی تصرف‌کننده این جهان قرار داشت ، آن نیروی آگاهی که این عالم را از عدم به وجود آورده و بدست اوست زمام هستی . (خلق و امر) و همچنین اساس آن بر انکار عالم غیب و وحی و پیامبری .

انکار شریعت‌های آسمانی و ارزشهای معنوی و روحی و اخلاقی قرار داشت .

برخی از آن فلسفه‌ها درباره حیات و زیست و تطور و ارتقاء بحث میکند . برخی به اخلاق و سیاست مربوط است ، این فلسفه‌ها هر چند دارای رنگها و هدفها و موضوعهای گوناگون و مختلف‌اند ؛ قطعاً "تمام آنها درباره نظریه مادی محض نسبت به انسان و هستی و از جهت استدلال مادی بر پدیده‌ها و روابط و کاربرد آن دو ، به هم می‌رسند .

انسان و هستی را به عنوان پدیده‌های مادی توجیه می‌نمایند و بس. این فلسفه‌ها با جامعه متری اسلامی شروع به جنگ و پیکار نمود و بسختی در رگ و ریشه اسلام نفوذ کرد.

بصورت بزرگترین آئینی درآمد که پس از اسلام در تاریخ ظاهر گشته است. بزرگترین آنهاست از جهت فراگیری و عمیق‌ترین از جهت ریشمداری و نیرومندترین از جهت غلبه بر خردها و دلها، شکوفاترین کشورهای اسلامی و زبده‌ترین آنها از جهت خرد و فرهنگ به آن روی آورده، و آنرا مانند آب بر سرکشید و هضم نمود، و تسلیم آن شد. چنانچه مسلمان به اسلام و مسیحی به مسیحیت به تمام معنی تسلیم می‌شود.

پس در راه آن خود را به کشتن می‌دهد و شعارش را مقدس میدارد و پیشوا و مبلغینش را بزرگ می‌شمارد، به ادبیات و مؤلفاتش دعوت مینماید و هر دین و نظام و فرهنگی مخالف و معارضش باشد خوار و بی‌ارزش میداند، و دوست است با هر کسی که به آن گرویده است، افراد آن یک ملت، یک خانواده و یک ارتشاند.

دیانت بی‌دینی

این دیانت چیست؟ - اگر چه صاحبان آن نفرت دارند از اینکه به دیانت نامیده شود. - اما انکار خالق هستی است، که دانا و آگاه است و انکار

دوزخ و آتش و ثواب و پاداش و کيفر و انکار پيغمبری و رسالت و انکار شريعت آسمانی و حدود شرعی و انکار اينکه رسول اعظم (ص) کسی است که خداوند پيروی و اطاعت او را بر تمام خلق واجب کرده و راه راست و هدايت و خوشبختی را در پيروی او منحصر نموده، و انکار اينکه اسلام آخرين رسالت ابدی است که متکفل تمام خوشبختی و سعادت دنیوی و اخروی، و مشتمل بر برترین نمونه نظام و قانون زندگی است، و آن دینی است که خداوند غير آن را قبول نمیکند و عالم را خوشبخت نمیکند جز آن، یا انکار اينکه دنیا برای انسان آفریده شده و یا خدا انسان را آفریده است.

این دیانت طبقه فرهنگی است که دارای رتبه‌ها و درجات ممتازند و سرنوشت و زمام حیات و زندگی مردم مسلمان اکثر کشورهای اسلامی در دست آنها است. اگر چه افراد آن طبقه در ایمان و فداکاری برای آن مکتب برابر نیستند، و شکی نیست در میان آنان کسانی نیز هستند؛ مومن به خدا و متدین به دین اسلام، ولیکن بیشتر مع الاسف علامت و نشانه این طبقه همان دیانت و عقیده مادی است و با فلسفه حیات غرب که بر الحاد و انکار قرار دارد برابر است.

همانا و براستی این رده است، پس بازمی‌گویم که: سرتاسر جهان اسلام

۱- منظور نویسنده از کلمه دیانت، عقیده و ایدئولوژی ماده‌گرائی این طبقه

را فراگرفته و زیرپا گذاشته است و مبارزه و پیکار خود را با خانواده و خانه‌ها و دانشکده‌ها و دانشگاه‌ها و دبیرستانها و مؤسسات شروع کرده است. پس خانواده‌های فرهنگی نیست (که در اثر خواندن فلسفه‌های غربی و مادی‌گری- جز کسیکه در پناه پروردگار است- مگر در آن خانواده کسی هست که به آن مکتب معتقد است و یا دوستش دارد یا بزرگش میدارد، و هرگاه با او وارد صحبت و بحث می‌شوی و یا با او در خلوت و تنهایی بحث کرده و رد پای فکر او را میگیری، متوجه می‌شوید که به خدا ایمان ندارد، یا به آخرت ایمان ندارد، یا به پیامبری حضرت محمد (ص) ایمان ندارد، و یا به قرآن کتاب اعجاز‌آور همیشگی و دستور زندگی، ایمان ندارد. و برترین این افراد کسی است که میگوید او درباره این مسائل نمی‌اندیشد و خیلی به آن اهمیت نمیدهد.

براستی آن رده والحاد است ولیکن مسلمین را متوجه خود نساخته است، و خاطر آنها را به خود مشغول نکرده است، زیرا این مرتد داخل کلیسا یا معبد و هیكل نمی‌شود و رده خود و انتقالش به دین دیگر را اعلان و اظهار نکرده و خانواده به آن عالم و آگاه نیست. پس از او جدا نمی‌شود و دوری نمی‌کند؛ بلکه در آن خانواده دارد زندگی می‌کند و از حقوق آن بهره‌مند می‌شود و حتی گاهی بر آن حکم فرمائی میکند و جامعه به آن آگاه نیست، پس او را مورد بازخواست قرار نمیدهد و سرزنش نکرده و دورش نمی‌کند، بلکه دارد در آن جامعه زندگی مینماید و از حقوق آن بهره‌مند بوده

و گاهی بر آن حکومت میکند .

قضیه ایست ابوبکری ندارد

همانا آن قضیه بزرگ جهان اسلامی است ، و بزرگترین مشکل ملت اسلامی است ، ردمای همه جا پراکنده شده و با جامعه اسلامی به مبارزه و پیکار می پردازد و کسی را به آن آگاهی نیست و دانشمندان و روحانیون برای مبارزه با آن بیدار نمی شوند و قیام نمی کنند . در قدیم گفتمانند : " قضیما یست ابا حسنی ندارد " ولی من میگویم : " قضیما یست ابوبکری ندارد . "

براستی آن قضیه ، نه جنگ را خواستار است و نه برانگیختن رأی و افکار عامه را و چون سختگیری به آن زیان میرساند ، جنبش انقلابی و شدت و جدّت را قبول ندارد اسلام محکمه های تفتیشی و جاسوسی را نمی شناسد و شکنجه و فشار را نمی پذیرد بلکه اسلام عزم و قصد ثابت ، و آگاهی و صبر و تحمل و پایداری ، و آگاه ساختن مردم را میخواهد .

راز منتشر شدن این مکتب

چرا این مکتب در شرق اسلام نفوذ کرده و منتشر شد ؟ چرا جنگ و

مبارزه را به داخل خانه مسلمانان کشانید ؟ و چرا توانست بر خردها و نفسها

قدرت یابد و آنهم قدرت و تسلط نیرومند^۱، براستی تمام این مسائل مستلزم اندیشه و بررسی عمیق و دقیق و آگاهی وسیع و فراگیر است.

جهان اسلام در قرن نوزدهم مسیحی از جهت دعوت و تبلیغ و عقیده و فرهنگ و دانش ضعیف و سست شد و درماندگی و پیری بر آن ظاهر گشت، در حالیکه اسلام سستی و پیری را نمی‌شناسد. همانا اسلام تازه است مانند خورشید و قدیم است مانند خورشید و جوان است مانند خورشید، ولیکن مسلمانان اند که پیروست شده‌اند، نه وسعت علمی و نه نوآوری در اندیشه و نتیجه‌گیری دارند^۲، و نه مهارت عقلی و نه حماسه و شدت در دعوت دارند و نه اسلام و مزایا و فوائد و مأموریت آن را بطور زیبا و مؤثر عرضه میکنند مگر خیلی کم و به ندرت.

و نیز رابطهای با جوان تحصیل کرده و تأثیری بر اندیشه و فرهنگ و جهان‌بینی‌شان وجود ندارند، در حالیکه این طبقه جامعه اسلامی فردارا تشکیل داده و گروه مورد امید آینده‌اند و برای قانع کردن آنها به اینکه اسلام دینی انسانی و رسالتی همیشگی و جاودانه است^۳، تلاش و کوششی موجود نیست. و برای نسل جوان روشن نشده که:

— قرآن کتابی است اعجاز آور و ابدی که عجائب آن پایان نداشته و ذخائر آن تمام نمی‌شود و تازگیش فرسوده نمیگردد.

— و اینکه رسول خدا (ص) بزرگترین معجزه است و پیامبر و رهبر و

پیشوای تمام مردم است برای تمام عهده‌ها و زمانها.

— و اینکه شریعت اسلام دلیل محکم قانونگذاری است و اسلام است که شایستگی و توان هماهنگی با زندگی انسان را دارد و میتواند نیازمندیهای سودمند او را ارضاء و آدا نموده و سرپرستی او را تعهد نماید .

— و اینکه ایمان و عقیده و اخلاق و ارزشهای روانی و روحی و معنوی اساس و پایه تمدن فاضله و جامعه سالم است اما تمدن جدید تنها مالک و سازنده وسائل و ابزار است و از بعد معنوی تهی میباشد . ولی تعالیم پیغامبران سرچشمه عقیده و اخلاق و سازنده سرنوشت انسان است . و امیدی بوجود تمدن شایسته و ثابت و خوب نیست جز هنگامیکه وسائل و ابزار ، و آخرت و سرنوشت نهائی انسان هردو درکنار هم جمع گردند و با هم باشند . اکنون اروپا با هجوم فلسفه‌هایی که بزرگان فلاسفه و نابغه‌های زمان در تدوین و خلاصه نمودن آن رنج برده‌اند ؛ سرگرم است ، و آن را به رنگ علمی و فلسفی بگونه‌ای رنگ آمیزی کرده‌اند که مطالعه آن این تصور را شکل میدهد که اندیشه و فکر انسان به آخرین حد خود رسیده است و به بالاترین آگاهی‌ها و انتخابها نائل شده است و نیز آنرا نتیجه عقول بشری و خلاصه و چکیده اندیشه‌ها میدانند ؛ در حالیکه در آن فلسفه چیزهایی موجود است که بر پایه آزمایش و مشاهده قرار دارد و تجربه ثبوت آن را تصدیق مینماید ، و نیز موارد دیگری است که اساس آن فرض و تحکم و تخیل و توهم است یعنی در آن حق و باطل و علم و جهل و حقایق ثابت و تخیلات و احساسات شعری آمیخته و ممزوج است ، و چنان نیست که شعر و تخیلات منحصر به نظم و قافیه

باشد بلکه در فلسفه و علم نیز هست .

و این فلسفه‌ها با فاتحین و پیروزمندان اروپائی وارد افکار شد . و عقلها و نفسهای بشری به آن تسلیم شده و به آن ایمان و اذعان دارند مخصوصاً "طبقه فرهنگی شرقی آن را پذیرفته و اندیشه خود را اسیر آن کرد بجزعه قلیلی که اساس این فلسفه‌ها را درک کرده‌اند و اسیر آن نشدند ولی کسانی که درک عمیقی از آن نداشتند متأسفانه فراوانند و اینان چنان به آن موءمن شدند و به سحر و افسون آن مسحور گشتند که اعتقاد به آن را هوشمندی و زیرکی تصور میکنند و آن را شعار دانشمندان آزاد فکر میدانند .

و همچنین الخاد و ارتداد در میان طبقه متوسط اسلامی منتشر شد بدین اینکه پدران و مربیان و استادان و اهل غیرت به آن آگاه شوند ، چون از بتی سجده نبرده و بخاطر طاغوتی ذبح نکرده‌اند اینها در قدیم دلیل ارتداد و کفر و زندقه بودماند .

نفاق و الحاد یا دورویی و انکار

در قدیم آنهایی که از دین برگشته و از جامعه اسلامی خارج می شدند و به جامعه و دیانت جدیدیکه معتقدان شده‌اند می پیوستند ، عقیده و مذهب جدید را آشکارا و با شهادت اعلان می نمودند و هر رنج و ضرری را در راه عقیده تازه شان ، تحمل میکردند ، و بر باقی ماندن در جامعه پیشین اصرار

و پافشاری نمی‌کردند، تا آنچه را که از حقوق و بهرمندیها و امتیازاتیکه داشته، همچنان نگهداشته و استفاده نمایند.

اما امروز آن کس که عقیده و رابطماش با دین اسلام قطع می‌شود؛ نمی‌خواهد رابطه‌ش را با جامعه اسلامی قطع کند، با وجود اینکه جامعه اسلامی تنها جامعه بشری است که برپایه عقیده ایستاده و با عقیده تحقق پیدا کرده است؛ اما آنها اصرار می‌ورزند که در مراکز اسلام زندگی نمایند و مورد اعتماد و وثوق قرارگیرند، و درحقوقی که اسلام به جامعه و مسلمانان می‌بخشد بهرمند شده و سهمیم باشند، برآستی این وضع نادری است که تاریخ اسلام تا کنون آن را نشناخته است.

تعصبات جاهلیت و مکتب و دیانت آن

اسلام با تعصبات و مبادی و عادات جاهلیت به شدت مبارزه کرده و پیغمبر اکرم (ص) با تمام نیرو با آن مبارزه میکرد. نمونه عصبیت دوران جاهلیت یکی بودن قبیله یا میهن یا نژاد است، و این عصبیت را تا آنجا بزرگ میدارد و مقدس می‌شمارد که دفاع از آن و جنگ کردن در زیر پرچم آن و تقسیم جامعه انسانی بر پایه آنرا به حد مبالغه و افراط می‌رساند، تا آنجا که بصورت یک عقیده و دیانت شکل میگیرد. و بر اندیشه‌ها و افکار و آداب، حکومت کرده و شناسنامه و پایه زندگی میشود.

و شکی نیست این عصبیت از جهت ریشم‌داری و رسوخش و نیرو و شمولش در برابر ادیان، خودخواهی و اظهار وجود کرده و انسان را به بردگی می‌کشاند. و کوشش و تلاش پیغمبران را نابود کرده و رسالت دین را که، حکومت بر حیات انسان و هدایت او بر نظام الهی و عبادت است، محدود مینماید. و جهان انسان را به لشکرگاههای قتل و حرب میکشاند، و امتها را که خداوند درباره آن فرموده:

"إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ" ^۱ "به امت‌های متعدد تقسیم میکند.

چرا اسلام با این عصبیت‌ها جنگ می‌کند

براستی پیغمبر (ص) با این تعصب‌های جاهلیت با تمام نیرو و بدون سازش جنگیده و مبارزه کرده است و مردم را از آن بر حذر داشته و راههای نفوذ آن را محکم بسته است. زیرا آئینی جهانی و ملت واحد همراه با این تعصبات بقاء و دوامی ندارد.

و مآخذ و سرچشمه‌های شریعت اسلامی پر از انکار تعصب و زشت‌نشان

۱- ای انسان همه، شما یک امتیدو مقصد نهائی همه شما یکی است (توحید)

و من پروردگار شما هستم، مرا پرستش کنید: آیه ۹۲ سوره انبیا

دادن آن است و نصوص و دلائل قطعی در این باره بیشتر از آن است که شمرده شود، و این چیزی است بطور بدیهی در دین اسلام شناخته شده است و کسیکه طبیعت اسلام را شناخته و آگاه بوده است، بلکه طبیعت ادیان را شناخته باشد.

میداند که ادیان آسمانی با این عصبیت ها سازگار نمی شود. و کسیکه تاریخ را خوانده باشد، قطع نظر از تمایلات و مذهب های سیاسی میداند که در گذشته و آینده همواره عصبیت از نیرومندترین عامل ویران ساختن و خراب کردن و افساد و تفرقه بین انسانها بوده است.

آنچه از اسلام معقول و انتظارش میرود، آن است که اسلام برای وحدت بخشیدن به جهان و قرار دادن نوع انسان در زیر یک پرچم و بر یک عقیده آمده است، تا یک جامعه نو را بر پایه دین و ایمان به پروردگار عالمیان بسازد و امنیت و سلام را بگستراند و محبت و هماهنگی را در بین اعضای خانواده انسانی پخش کند و آنرا جسد و بدن واحدی گرداند که هرگاه عضوی از آن شکایت نموده و دردمند شد سایر اعضای جسد به سوی او به شب بیداری و تب و گرمی بشتابند و کمک کنند. قطعاً " از این انسان آنچه معقول و انتظار میرود آن است که با این تعصبات با تمام روشنی و صراحت بجنگد و آن را بعد از خود کلمهء باقی و پایدار گرداند شاید برای آیندگان وسیله هدایت به راه راست باشد.

کشیدن گروه‌های اسلامی بسوی زنده گرداندن این تعصبات

ولیکن جهان اسلام پس از اینکه اروپا از لحاظ سیاسی و فرهنگی بر او غالب آمد، تسلیم تعصبات طایفه‌ای و نژادی و وطنی میگردد و به آن مانند یک قضیه علمی و حقیقت ثابت و واقعی که گریزی از آن نباشد باور و ایمان دارد و گروه‌های مسلمان به نحو غریبی بسوی زنده گردانیدن این تعصبات— که اسلام آن را نابود کرده است— می‌روند و آن را با سرود می‌خوانند و شعارهایش را زنده می‌گردانند، و به عهد و زمانش که پیش از اسلام بوده افتخار میکنند. در حالیکه اینها همان چیزهائی است که اسلام اصرار دارد نام آن را جاهلیت بگذارد، و در فرهنگ قرآن تعبیری هولناک‌تر و رسواتر از آن نیست و قرآن بر مسلمانان بجهت خارج شدن از آن عصبیت، منت میگذارد و تشویقشان می‌کند بر سپاس‌گزاری این نعمت که نعمتی بزرگتر از آن نیست:

— وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ اِذْ كُنْتُمْ اَعْدَاءُ "فَالْفُ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَاصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ اِخْوَانًا" وَ كُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا — (آل عمران ۱۰۳)

بیاد آورید و فراموش نکنید که در گذشته چگونه با هم دشمن بودید،

— بَلِ اللّٰهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ اَنْ هٰذَاكُمْ لِلْاِيْمَانِ اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ (حجرات

۱۷) .

— هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلٰى عَبْدِهٖ اٰيٰتٍ بَيِّنٰتٍ لِّيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمٰتِ اِلَى النُّوْرِ وَاِنَّ اللّٰهَ بِكُمْ لَرَوْفٌ رَّحِيْمٌ (الحديد ۹) .

روش و موقعیت مسلمان نسبت به جاهلیت و شعائر آن

طبیعی است انسان موء من جاهلیت را — زمان آن قدیم باشد یا نزدیک —
بیاد نمی آورد جز باخشم شدید و زشت داشتن و دشوار آمدن و نژندی و

ولی خداوند در پرتو اسلام و ایمان ، دلهای شما را به هم مربوط ساخت ،
و به برکت نعمت او (شما دشمنان دیروز) برادر همدگر شدید ، و شما بر
لب حفره ای از آتش بودید ، خداوند شما را از آنجا برگرفت (و نجات داد)
بلکه خداوند بر شما منت می گذارد که شما را بسوی ایمان هدایت کرد ، اگر در
ادعای ایمان راستگو باشید ، او کسی است که آیات بینات را بر بندماش
(محمد) نازل میکند تا شما را از تاریکیها به نور بیرون برد و خداوند نسبت
به شما مهربان و رحیم است .

پیشانی.

آیا زندانی عذاب چشیده که آزاد گشته روزهای باز داشت و عذاب و خواریش را یادآور می‌شود، جز به حالتی که مویهای بدنش راست میشود.

و یادآوریه‌های دردناک و تاریک به افکارش هجوم می‌آورد. و آیا کسیکه از بیماری سخت طولانی مشرف به موت بهبود یافته هنگامیکه روزهای بیماریش را یادآور می‌شود، جز این است که هرچه دردش هست ظاهر گشته و چهره‌اش تغییر رنگ می‌دهد. و آیا انسان هنگامیکه خواب زشت و ترسناکی که دیده است به یاد می‌آورد، جز این است که سپاس می‌کند بر اینکه آن خواب بی‌اساس و خیالی و گذرا بوده است.

جاهلیتی که معانی نادانی و گمراهی و دور بودن از حقایق و دارا بودن انواع خطر و ضررها درد دنیا و آخرت را شامل است، از تمام آن حالات بالاتر است، و شایسته است به اینکه یادآوری آن، خشم شدیدی را برانگیزد و انگیزه و تحرکی باشد بر سپاسگزاری در برابر رستگاری از آن و پایان روزگارش بنابراین در حدیث صحیح آمده است که:

ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ وَجَدَ حَلَاوَةَ الْإِيمَانِ، أَنْ يَكُونَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا سِوَاهُمَا، وَأَنْ يُحِبَّ الْمَرْءَ لَا يُحِبُّهُ إِلَّا لِلَّهِ، وَأَنْ يَكْرَهُ أَنْ يَعُودَ إِلَى الْكُفْرِ كَمَا يَكْرَهُ أَنْ يُقَذَّفَ فِي النَّارِ.

"یعنی سه خصلت هست در هر کس باشد مزه ایمان را دریافته است؛ اینکه خدا و رسولش را دوست تر داشته باشد از دیگران، و اینکه کسی را دوست

دارد فقط برای خدا او را دوست دارد، و اینکه سخت دارد که برگردد بسوی کفر، چنانچه سخت دارد که پرت شود به میان آتش.

و براستی خداوند جل جلاله شاعر جاهلیت و قهرمانان و بزرگان را بدون ملائمت و مدارا نکوهش کرده، پس می فرماید:

— وَ جَعَلْنَاهُمْ أَيْمَةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ . (قصص

۴۱)

— وَ اتَّبَعْنَاهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ

(قصص ۴۲)

— وَ مَا أَمَرَ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ (هود ۹۷).

— يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَ بئْسَ الْوَرْدُ الْمَوْرُودُ (هود

و ما آنها را (در نتیجه کردار زشت شان) پیشوایانی که دعوت به آتش (دوزخ) میکنند قرار دادیم، و روز رستاخیز یاری نخواهند شد.

در این دنیا لعنتی پشت سر لعنت نصیب آنها کردیم، و در روز قیامت آنها از زشت چهرگان و سیه رویانند.

از فرعون پیروی می کردند، در حالی که فرمان فرعون مایه رشد و نجات نبود.

او (فرعون) در پیشاپیش قومش روز قیامت خواهد بود و آنها را (به جای چشمه های زلال بهشت) آنها را وارد آتش دوزخ می سازد، و چقدر زشت و ناپسند است که آتش آبخورگاه انسان باشد که بر آن وارد گردد.

۰ (۹۸)

— وَاتَّبِعُوا فِي هَذِهِ لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَأْتِسُ الرَّفْدُ الْكُلُّ فُودُ (هود ۹۹) .

بزرگ داشتن جاهلیت در سرزمینهای اسلامی

ولیکن بسیاری از سرزمینهای اسلامی و ملت‌های اسلامی تنها بواسطه تأثیر فلسفه‌ها و اندیشه‌های غربی به حالتی درآمده است؛ که عهد قدیم جاهلیت را پیش از اسلام و تمدن و سنت‌های آن را تعریف و تمجید مینماید و بسوی آن گرایش و محبت دارد و بر احیای شاعران و جاویدان نگهداشتن مردان بزرگ و قهرمانان و پادشاهان و برجسته‌گانش حریص و کوشا است، گوئی آن عصر طلایی آن است.

یا نعمتی است که اسلام او را از آن محروم ساخته است، از آن جمله مواردی از قبیل انکار و ناسپاسی نعمت جمیل، و کم بها داشتن نعمت اسلام و بزرگواری حضرت محمد علیه الصلاة والسلام و آسان گرفتن خطبه‌های کفر آمیز و بت پرستی و آنچه جاهلیت داشته است از خرافات و گمراهیها و بی‌خردی‌ها و چیزهای خندناور و گریفناور که از یک مسلمان آگاه انجام آن تصور نمیشود؛ و آنچه که مستلزم بیم محرومیت از نعمت اسلام و بی‌ایمانی

و آمادگی برای خشم شدید خدا است و براستی فرموده است .

وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ
أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ - هود ۱۱۳

آزاد بودن از دین و اخلاق

اضافه بر آن چیزی که امروز در جهان اسلام است ، عبارت از تهوّر و خودکامگی و بدست آوردن مادیات و ترجیح آن بر هر مبدأ و عقیدهای و برتری دادن دنیا بر آخرت و تکیه نمودن بر اریکه دنیا و پیروی هوا و آنچه پیامد آن است ؛ از فسخ نمودن و خوار داشتن حرامهای خداوند و شیوع و پراکندگی شراب و فسوق در طبقه ثروتمند و روشنفکران .

حتی نزدیک است این طبقه تنها نسخه ویگانه صورتی از این فساد در کشورهای اسلامی باشند . - مگر کسانی که خداوند جَلَّ جَلَالُهُ آنها را حفظ کرده و تعدادشان نیز کم است -

رهاشدن از قید و فرایض اسلام ، تا آنجا که گوئی رابطهای با اسلام و شریعت ندارند و گوئی برای آنها شریعتی است منسوخ و داستانیه است خیالی .

و تکیه بر ظالمان نکنید که

موجب میشود آتش شما را فروگیرد و در آن حال جز خدا هیچ ولی و سرپرستی نخواهید داشت و یاری نمی شوید .

بزرگترین خطری که جهان اسلام با آن روبرو است

این است تصویر اجمالی دینی و اعتقادی جهان اسلام و آن طوفان جاهلیتی است که جهان اسلام را سراسر فرا گرفته، و بزرگترین طوفانی است که جهان اسلام در تاریخ طولانی خود با آن روبروگشته و بالاتر از هر موج مخالف و معارضی است که تاریخ اسلامی آن را شناخته است چه در قدرت و فراگیری اش و چه در تأثیرش در جامعه اسلامی، و امتیاز آن از سایر موجهای معارض، آن است که آنهایی که نسبت به این موج هولناک آخر، آگاه و بیدارند کم اند، و آنان که کاملاً "آمادماند برای مبارزه با آن و به نیروها و استعداد و مالهایشان لشکر میسازند و پیکار میکنند کمترند برآستی بواسطه تأثیر فلسفه یونانی در دورانهای پیش الحاد و زنده آشکار و پیدا شد.

اما کسانی بودند که بوسیله عقل بزرگ و هوش کمیاب و علم فراوان و آگاهی بسیار و شخصیت نیرومندشان با آن مبارزه و پیکار می نمودند و با طنیه و ملاحظه ظاهر و آشکار گشت.

پس کسانی بودند با دانش و آگاهی و استدلال و بهران با آن مقابله و مبارزه میکردند، و اسلام با نفوذ عقلی و مکانت علمی خود محفوظ و باقی ماند و پاسخگوی هر موج تجاوزگری بود و هر جریان و سیلابی را که اشیا را

می‌پیچاند و می‌برد، از عظمت کوه مانند خود دور می‌ساخت .

مسئله انحطاط و پستی در اخلاق و سستی در عبادات و ترک نمودن شعائر اسلامی و تقلید بیگانگان نیست اگر چه اینها مسائلی هستند سزاوار اهمیت و مبارزاند اما مسئله عالم اسلامی امروز بزرگتر و مهمتر است از آن ، برآستی مسئله کفر و ایمان است حقیقتاً " مسئله باقی ماندن بر دین اسلام و بریدن از آن است .

همانا پیکاری است در میان فلسفه غربی بی‌دینی و دین اسلام آخرین وحی و رسالات و بین ماده‌گرائی و شریعت آسمانی است و شاید این آخرین معرکه‌ای باشد در بین دین و بی‌دینی و سرنوشت جهان را مشخص سازد .

جهاد امروز

برآستی جهاد امروز و جانشینی پیغمبر و بزرگترین عملهای نیک و برترین عبادات آن است که با این موج لادینی که جهان اسلامی را ریشه‌کن و نابود میکند و با عقول و افکار آن پیکار می‌نماید ، مقاومت و مبارزه پایداری کرد اعتماد از دست رفته به مبادی اسلام و عقائد و حقایق و نظامش و به رسالت محمدی (ص) را به اذهان و دل‌های جوانان و طبقات روشنفکر برگرداند .

تشویش فکری و اضطراب درونی را که بر اذهان جوانان روشنفکر چیره

گشته است، زائل و دور انداخت و آنها را به عقل و منطق و فرهنگ، به دین اسلام قانع و راضی ساخت، و با مبادی جاهلیت که در دلها رسوخ کرده و بر خردها حاکم شده است آگاهانه و خردمندانه مبارزه کرده و به جای آن به روش و روند حکیمانهای مبادی اسلامی را جایگزین نماید که جوانان را قانع و مؤمن و شورانگیز و حماسه آفرین گرداند.

به تحقیق یک قرن تمام بر ما گذشته است و اروپا جوانان و عقلهای ما را غصب میکند، و در افکار و جهان بینی ها بذرشک و نفاق و عدم اعتماد به حقایق ایمانی و غیبی، می رویاند و به فلسفه های جدید اقتصادی و سیاسی جوانان ما را معتقد میگرداند و ما از آن غافل و در رودرروئی و مقاومت در برابر آن اعراض می نمائیم و فقط به معلوماتیکه به ارث بما رسیده است اعتماد میکنیم از بدست آوردن معلومات و اکتشاف و نتایج جدید خود را کنار میزنیم از فلسفه ها و سیستمهای اقتصادی و محاسبه دقیق علمی و نقد و بررسی و تشریح آن مانند یک پزشک جراح، اعراض و دوری میکنیم به بحثهای سطحی زودگذر و به بسیاری ثروتهای قدیمی مان تعلل می ورزیم و خود را مشغول مینمائیم تا ناگهان به سقوط جهان اسلام در ایمان و عقیده برخوردیم، گروهی زمام امور کشورهای اسلامی را مالک شدند که به مبادی و عقیده اسلامی مومن نیستند و برای آن حماسه و غیرت ندارند، و ارتباطشان با ملت مسلمان مؤمن معتقد خالص جز از راه قومیت اسلامی یا مصالح سیاسی نیست، نه برای خدا است.

این فرهنگ و روان بی‌دینی، در آغاز، از راه ادب و فرهنگ و روزنامه و سیاست در اذهان توده‌ها وارد شد، تا اینکه ملتهای اسلامی در حالیکه هر خیر و صلاح و استعدادی در آن بود و از بهترین بلوکهای بشریت در جهان است، مطیع و تسلیم این طبقه‌گشتند، و محکوم فرهنگ و هوش و نفوذ فکری‌اش گردیدند.

هرگاه، وضع چنین باشد انکار و الحاد و فساد به این ملتها و طبقاتیکه در بیابانها و روستاها زندگی میکنند و در کارخانه‌ها و کشتزارها کار میکنند، سرایت می‌نماید و در مسیر بی‌دینی و زندقه قرار میگیرند. این چیزی است که در اروپا واقع شده است و در شرق نیز واقع است چنانچه کارها و امور به این منوال در مجرای طبیعی خود جریان یابد و اراده قاهره خداوند جای‌گزین آن نگردد.

بسوی ایمان از نو

براستی جهان اسلام به فراخواندن و دعوت تازه اسلامی بشدت نیازمند است و قطعا "باید فریاد دعوت‌کنندگان و آنتهائیکه در آن کار میکنند و هدف امروزشان، همین باشد "بسوی ایمان از نو".

در حالیکه فریاد قطعا "کافی نیست، بلکه همانا لازم است پیش از کار و عمل، اراده و تصمیم استوار و محکم داشت، چاره‌ای نیست از اندیشیدن

آرام و ژرف و ریشه‌دار که چگونه طبقهٔ روشنفکر را که حیات را احتکار میکند و زمام امور را بدست دارد، از نو، به اسلام برگرداند.

چگونه ایمان و اعتماد به اسلام را در آن طبقه برانگیخت و زنده نمود، و چگونه از بردگی فلسفه‌های غربی و تمدن این عصر و نظریه‌های بی‌دینی‌اش آزادش گردانیم.

احتیاج و نیاز به انسانهای مخلص بی‌غرض

براستی این دعوت به روحانیونی نیازمند است که از، هر چیزی دست کشیده و مخلص و آمادهٔ دعوت باشند و دانش و استعدادها و قدرت و توانائیشان به آن اختصاص دهند، و طمع و انتظار منصب و مقام و پول و حاکمیت ندارند، و کینمای نسبت به کسی ندارند، نفع می‌رسانند و نفع نمی‌گیرند و می‌بخشند و نمی‌گیرند، و مزاحم طبقه‌ای نمی‌شوند در چیزیکه سخت بر آن حریصند، تا برای آنها حجتی برایشان نباشد، و برای شیطان راهی بسوی ایشان باز نشود، شعارشان اخلاص باشد و دوری از شهوات و خودپسندیها و تعصبات.

احتیاج و نیاز به سازمانهای منظم علمی

براستی جهان اسلام نیازمند است به سازمانهای مجهز علمی که هدف آن بدست آوردن و انتاج دانش نیرومند تازه اسلامی که جوانان آگاه و فرهنگی را از نو به دین اسلام بمعنای وسیع برگرداند، و از بردگی فلسفه‌های غربی که بعضی با آگاهی و بررسی و بیشترشان تقلیدی و بی‌دلیل به آن ایمان آورده‌اند، آزاد نماید، و پایه‌های اعتقادی اسلام را از نو در دل آنها جای‌گزین کند، براستی به چنین روحانیون و معلمین آگاه احتیاج قطعی است که در هر ناحیه‌ای از ناحیه‌های عالم اسلام برایین جهاد زانو زنند و شکیبائی نمایند.

براستی من در برهه‌ای از فاصله‌های زمانی زندگی‌ام از جمله کسانی نبودم، که می‌گویند: دین از سیاست جدا است و نه از کسانی که دین را به نحوی تفسیر میکنند که با هیچ وضعی برخورد و تضاد ندارد. هرچند انحرافی باشد و در اسلام نباشد. و با هر جامعه‌ای انسجام و پیوند داشته باشد، و نه از کسانی که سیاست را "الشَّجَرَةُ لِلْعُورَةِ فِي الْقُرْآنِ" تعبیر میکنند، بلکه ما در مقدمه بحثی هستیم، چه‌کسی ملت‌های اسلامی را دعوت کند و آگاهی صحیح سیاسی را به آنها بدهد و رهبر و پیشوای صالح ولایت را در آن پیدا نماید، و از کسانی‌ام که معتقداند جامعه دینی، جز به وجود رئیس صادق و درستکار و حکومت شایسته‌ای که بر پایه‌های اسلامی بنا شده باشد، پا بر

جا نمیشود، و همیشه بسوی آن دعوت می‌نمایم، تا به لقای خداوند میرسم. قطعاً "مسئله، مسئله، ترتیب و تقدیم و تأخیر است، کدام مقدم باشد کدام مؤخر، و حکمت دین و شریعت آن، مقتضی چیست، و اوضاع چه چیزی را لازم دارد.

تجربه‌های گذشته

همانا ما کوششها و استعدادها و آنچه ممکن بود از فرصتها و وسائلی که داشتیم در حرکت‌های سیاسی و تنظیمی بکار بردیم و تمام اینها بر این اساس بوده که ملت مؤمن است، و کسی که رهبر است و مالک زمام امور ملت است - و آن طبقه، روشنفکر است - ناچار مؤمن، و اسلام و عقیده و مبادی اسلام را پذیرفته است و بشدت از اسلام و مقام والای آن و اجرای حدودش، دفاع میکند، و ناگهان واقع امر، خلاف آن بوده.

در این صورت ملت در ایمانش سست شده و در اخلاقش پست گشته است، در حالیکه نه ما آگاه بودیم و نه او، و در جائیکه طبقه روشنفکر در اکثر افرادش عقیده اسلامی نمانده است پس به سبب تأثیر فلسفه‌های غربی و سیاست و نفوذ آن، عقیده‌اش تبخیر شده و بر باد رفته است.

بیشتر افرادش بر علیه عقیده اسلامی شورش میکنند، به فلسفه غربی و آنچه را آورده است از عقاید و افکاری که با دین برخورد متضاد دارد، باور

دارد و تسلیم گشته است و آن را برتر میداند و به شدت از آن دفاع میکند و در نشر و تنفیذ آن حریص و کوشا است .

میخواهد حیات و زندگی را براساس آن و در شعاع آن تنظیم نماید ، و ملت را بسوی آن می‌برد ، پس برخی از ایشان شتاب‌کننده و خودخواه است ، و برخی آگاه است به تدریج می‌رود ، و برخی از آنها قدرت نفوذ دارد ، آن را برملت فرض حتمی می‌گرداند ، و برخی آرام‌آن را برای ملت آرایش می‌دهد ، و هدف یکی است و مطلوب و غایت یکی است .

اقسام روحانیون در برخورد با روشنفکران

و روحانیون - اگر این تعبیر صحیح باشد ، زیرا در اسلام کهنانت و طبقه ممتاز دینی نیست - در این برخورد ، دو گروه اند ، گروهی همیشه به راههای مختلف با این طبقه می‌جنگند و آنها را تکفیر میکنند و از آنها دور میشوند ، و از بررسی و جستجوی اسباب و علل این مسیر بی‌دینی و از فرهنگ آن اعراض میکنند .

قصد ندارند بوسیله آمیزش و اختلاط با این طبقه ، وحشت و نفرت آنها را از دین و از روحانیون برطرف کنند ، احوال آنها را اصلاح نمایند ، و این وجهه مخالف و محارب با اسلام را تغییر دهند و دگرگون سازند ، و

کردار نیک و اندک ایمانی را که دارند ، تقویت نمایند و نیرو بخشند .

به ادب و آمیزش صالح و مؤثر اسلامی تغذیه‌شان کنند ، و آنها را به کم شمردن دنیا و عاریه بودن آنچه دارند از زندگی و مال و قدرت و سلطنت ، توصیه کنند ، و نصیحت و دلسوزی خالص و توجیه آگاهانه به آنها تقدیم دارند .

و گروهی با آن طبقه همکاری و آنها را یاری میدهند و در سود و منافع با آنها سهیم‌اند و آنها را وسیله نفع مادی و دنیائی خود قرار میدهند ، بدون اینکه به آنها نفع و اندرز دینی برسانند ، پس نه دعوتی و نه عقیدهای و نه غیرتی برای دین ندارند ، و نه حرص و شوقی برای اصلاح آن ، و هیچگونه رسالت و دعوتی در این فرصت همکاری و نزدیکی با آن طبقه بعمل نمی‌آورند .

و گروه سومی که به این وضع رنج می‌برند و برای آن دردمنداند و اعتراف میکنند ، که این طبقه (طبقه بی‌دینی) بیمارند شایسته مداوا و آماده شفا می‌باشند ، و دعوت ملایم و لطیف و مأموریت آگاهانه و نصیحت و اندرز خالصانه را نسبت باین طبقه دهند ، بسیار کم و شاید مفقود باشند ، پس طبقه بی‌دین هیچگونه پیوندی با دین و با فضای دینی ندارند دور از دین و کنار از آن زندگی میکنند و از آن وحشت دارند و روز به روز از دین دور میشوند و به آنچه با دین پیوند دارد استهزاء میکنند .

آن گروه از روحانیونی که به راههای مختلف و بی‌نظم و بدون تحمل و شکیبائی با آنها می‌جنگند ، بی‌دینی آنها را زیادتر میکنند ، همچنین گروهی

که از زبان دین ترفند و تزویر میکنند .

میخواهند حاکمیت را از آنها بگیرند و در مقام و منصب با آنها رقابت می‌نمایند ، این دو گروه جز خشم و نفرت بی‌دینان را نسبت به دین و بیم و هراسشان را نسبت به آن اضافه نمیکنند ، و انسان فطرة " نسبت به کسیکه در دنیایش با او رقابت میکند خشمگین است در صورتی که فقط به دنیا موءمن باشد .

حاکمیت و قدرت را ازاو میگیرد ، هرگاه جز بر حاکمیت و قدرت زندگی نکند ، و در مادیات و شهواتش سهمیم است هرگاه جز مادیات و شهوات را نشناسد .

گروهی که برای تحرك جديد اسلامی مطلوب است

و سرزمینهای اسلامی امروز نیازمند گروهی است که دور از طمع و حرص و آرز دنیا ، باشند و خالصانه دعوت نمایند ، و از هر چیزی که او را متهم میکند باین که هم و قصد او دنیا و ماده و بدست آوردن حکومت برای خود یا طایفه یا حزیش میباشد ، دوری کند ، و به وسائل مختلف به حل و بازگشائی عقده‌های روانی و فکری که فرهنگ غربی یا اشتباه روحانیون یا سوء تفاهم یا کم آگاهی و دوری از اسلام در شعور آنها بوجود آورده است ، بپردازد ،

و به راههای گوناگون:

بوسیلهٔ روبه‌رو شدن و دوستی‌ها و مباحثه‌ها و نوشته‌ها و مسافرت‌ها،
و بوسیلهٔ ادب و آموزش شایسته و مؤثر اسلامی و به روابط شخصی با آنها
و بوسیلهٔ پاکی و خوشروئی و بلندی اخلاق و نیروی شخصیت و زهد در مال
دنیا و بازداشتن و خودداری از شهوات.

الگو بودن و نمونه بودن اخلاق پیغمبران و خلفای ایشان، عقده‌ها را
بازگشاید و به ایمان و اسلام هدایت فرماید.

از تاریخ گذشته

این همان گروه‌اند که در هر عصری به اسلام خدمت نمودماند، تبدیل
و تغییر مسیر دولت بنی‌امیه و ظهور پنجمین خلفای راشدین (حضرت عمر
ابن العزیز) و موفقیت او، به فضل و کرامت این گروه برمیگردد.

این تاریخ در عصر پادشاه بزرگ مغولی جلال الدین اکبر تکرار گردید
که خواست و تصمیم گرفت قاره وسیع اسلامی کشور هند را که چهار قرن در
حکم اسلامی زندگی کرده است به جاهلیت و برهمنائی تبدیل کند، و بفضل
و بزرگواری این دعوت آگاهانه و به ظاهر ساختن انگیزه‌های تازه اسلامی.

بوسیلهٔ شخصیت اسلامی آگاه و دانشمند که کارهایش خالص برای اسلام
بود و به فقه و شریعت اسلام آگاهی کامل داشته و دعوت را نیکو بعمل می‌آورد

و به تأثیر شاگردان او کشور هند نیرومند تر و برتر به دین اسلام برگشت (داستان این خواهد آمد).

پادشاهانیکه در مسیر اصلاح و محبت اسلام بودند پشت سر هم و یکی پس از دیگری بر تخت جلال الدین اکبر نشستند، تا پادشاهی روی تخت آمد که تاریخ اسلام و تاریخ اصلاح به نام او، و داستان او، زیبایی یافت و زینت گرفت.

واجبی است که تأخیر در آن روانیست

براستی واجبی است که تأخیر در آن روا نیست حتی یک روز، جهان اسلام امروز با موج پر نیروی بی دینی و ارتدادی روبه رو میشود.

عزیزترین فرزندان و نیرومندترین عضوش را فرا گرفته است، همانا این شورش است بر علیه عقیده و اخلاق و ارزشهای اسلامی، یعنی بر علیه عزیزترین چیزی که مالک آن است.

پس از ضایع شدن این ثروتها و ارزشها که بوسیله پیغمبران بر جای مانده و نسلها یکی پس از دیگری به ارث به همدگر دادماند، و قهرمانان اسلام در راه آن جانبازی و جهاد کردند، برای جهان اسلام دوام و بقائی نیست.

پس این موضوعی است برای تمام کسانی که امور اسلامی مورد توجه و

اهمیت آنها است ، باید مورد بررسی و اهتمام و آگاهی قرار گیرد .
و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

تند بادی است که جهان اسلام و عرب با آن روبرو است

داستانی است که ضرورت ما را بسوی آن میکشد و وجدان آگاه متوجه آن میشود ، پس از بیان این گرفتاریها ، آرزو داشتم گفتار امشب من دربارهٔ رد منباشد ، چون داستان ارتداد نه دوست داشتنی است و نه شادی آوراست . انسانیکه خداوند او را به ایمان محترم گردانیده و از کفر و آلودگی ارتداد رستگار نموده است به طرف ارتداد روی نمی آورد ، مگر اجباراً " و ناچاری ، و براستی آرزو داشتم گفتار امشبم در برابر این تودهٔ پاک و صاف و برگزیده که مؤمن و دور از گناهند ، موضوعی دیگر باشد .

اما گاهی انسان ناچار میگردد که به کارهای بسیاری بخاطر ادای واجب و قیام به فریضهٔ حاضر ، از قبیل اعلان حق و انکار مُنکَر و جهاد در راه خدا و محاربه با کفر ، قیام کند ، و در این کار ثوابی می برد که در بسیاری از کارهاییکه در آن بهرهٔ روحی و لذت درونی است ، آن ثواب نیست .

کسیکه از دین اسلام برگشته است از جهت دشمنی و انکار با اسلام از کافر اصلی بدتر است

ای برادر بزرگوار: براستی من نمی‌خواهم در این مناسبت با کرامت، درباره کفر اصلی و مطلق بحث نمایم، زیرا کفر اصلی احکام و طبیعت مخصوص به خود دارد، و قطعاً "کفر تاریخ مشهوری را دارد، و نبرد بین حق و باطل و کفر و ایمان، نبردی است همیشه در جهان بوده است، همانا نبرد و پیگار در بین چراغ مصطفوی و آتش افروزی ابی‌لهب، نبردی است ابدی، ابدی است تا زمانیکه انسانیت و جهان باشد.

اما من با شما "درباره وضع خاصی و نوع خاصی از کفر بحث میکنیم: درباره انسانی است که دین اسلام را ترک کند، چون آن را زشت دارد، و از آن روگردان است، و خواهان آن نیست و دین اسلام را به دین دیگر تبدیل میکند.

این است آن رده مصطلح که تاریخ آن را شناخته، و حوادث کمیاب آن را پس از بعثت محمدی (ص) ثبت نموده، همانا بررسی و آگاهی مختصری که از تاریخ به خصوص از تاریخ اسلام دارم، سبب شد که بگویم: رده و برگشت از دین اسلام و انکار ضروریات دین، از کفر سخت‌تر است، و آن

کس که پایش در گل آن فرو رفته است دشمنی و محاربه‌اش سخت‌تر و عناد و کینه‌اش، نسبت به اسلام، از کافری که در کفر تولد یافته و در کفر زندگی کرده‌است، شدیدتر است.

بی‌تردید هرگاه حوادث تاریخی را پی‌گیری نموده و مانند یک مؤرخ سرتاسر آن را جستجو کرده‌ام، همانا گام به گام با تاریخ اسلامی قدم گذاشته‌ام، دریافته‌ام، که آن کس از دین اسلام منصرف و از دین اسلام برگشته‌است، مانند کشته داده، هجوم آورده، حماسه ضد اسلامی و خشم سوزان و آتشین را برافروخته، و قطعا "هر کس تاریخ را خوانده باشد در استخراج و بدست آوردن چنین نتیجه‌ای، مرا تأیید مینماید.

قضیه‌ای است از قضایای علم روانشناسی که تحلیل و بررسی می‌خواهد

و این قضیه‌ای است از قضایای روانشناسی و از خصائص طبیعت بشری که به آگاهی تازه و عمیق، نیازمند است، چرا مرتد و از دین برگشته، از کسی که به اسلام ایمان ندارد و روزی به آن نگرویده است، از لحاظ حقد و کینه و مبارزه به سختی و زشتی با اسلام و مسلمین، مشخص است؟!!

این سوءالی است علمی نیازمند است به مقداری بررسی و تحلیل، و لازم است علمای روانشناسی و فلسفه، آن را موضوع درسی و عنایت خود

قرار دهند بی‌تردید چنین آگاهی روزنه‌ی تازه‌ای را بر غارهای نفس انسانی و رازهای آن می‌گشاید ، و بر بسیاری از عقده‌های دورنی که علمای اخلاق و جامعه‌شناسی بر آن ، آگاهی پیدا نکردمانند . آگاهی حاصل میشود .

به جویندگان و مؤرخین ، در فهم و درک بسیاری از قضایای تاریخی حوادث فشارهای دینی و محاربه‌ی عقیدتی ، کمک و همیاری میکند .

همانان ، مانند یک شاگرد در تاریخ ، و علاقمند آگاهی به علم روانشناسی آنچه که بسوی آن هدایت یافتهم از شناختن برخی از سببهای این خشم ، و انگیزه‌های درونی این دشمنی سخت را ، بر شما عرضه میدارم .

کسی که از دینش برگشته ، و عقیدهاش مضطرب و اعتمادش به اسلام متزلزل است ، چه خصوصیت ممیزهای دارد ؟ و چرا چنین مردی از هرچه که به دین قدیمش پیوستگی دارد ، وحشتی سخت‌تر و سینه‌ای تنگ‌تر دارد ؟

نسبت به آنچه که بسوی اسلام میکشد به رابطه‌ی نزدیک یا دور ، تحمل کمتر دارد ، و دلش تاریک میشود حتی سازش و ملایمتی را نمیشناسد ، و با هیچ مؤمنی خویشاوندی و پیمانی را ، رعایت نمیکند ، و این است بعضی از این سببهای طبیعی و عقلی و روانی و دینی بیان میشود .

تاریکی بس از روشنائی

همه‌ی شما میدانید که وقتی چراغ خاموش میشود ، تاریکی سختی ایجاد

میکند ، دو اطاق را در نظر میگیریم بر سبیل مثال .

اطاقي که در آن چراغی نبوده ، این اطاق تاریک است شبها و روزهای ، بر آن گذشته بدون روشنائی ، انسان وقتی داخل این شود ، گاهی به نگاهی تیز بسوی چیزهایی هدایت میشود .

چون اتاق عادی است و چیزی غیر عادی در آن نبوده ، ولیکن در همسایگی این اطاق ، اطاق دیگری است که در آن چراغ نوردهندمای روشن است ، سپس این چراغ خاموش میشود ، در اینصورت انسان تاریکی بیشتری را درک میکند چون به این نور عادت کرده و به این چراغ اعتماد داشته است .

پس هنگامیکه این چراغ خاموش شود ، و تنها نوری که حجره را روشن میساخت ، پنهان شود ، اتاق مانند قبر میگردد و اهل آن را وحشت میگیرد .

همچنین است دل انسان وقتی بنور ربانی آسمانی روشن نشد ، پس بدون شک آن دلی تاریک است .

اما دلی که خداوند به نور خود بزرگوارش گردانید ، پس روشن شد و درخشان گشت ، سپس این نور را از دست دهد ، دلش تاریکتر و سیامتر میشود ، و قسوت و وحشتش شدیدتر است و تنگ سینه و کم صبر و بدخوتر است .

و ناراحتی اش بیشتر و خشمش سریعتر و عقلش سبکتر است ، از دلی که شیرینی ایمان را نچشیده .

در روزی از روزها به نور خدا ندرخشیده است ، و این تجربهای است که در زندگی روزانمان بر آن شواهد و مثالهایی در اطراف خود می بینیم .

کیفر انکار نعمت خداوند

عامل دوم اینکه هر گاه قرآن را با دقت بنگریم و عمیق آن را بخوانیم درمی یابیم که نزول عقوبت و کیفر خداوند تبارک و تعالی بر آنهاییکه خداوند او را به نعمت ایمان گرامی داشته سپس آن را انکار نموده و کافر گشته و خود را از آن نور محروم ساخته است ، سخت تر است .

اثر این جحد و انکار در برانگیختن غضب و خشم خداوند و تحریک غیرتش سخت تر است از تمام نوعهای کفر و اقسام معاصی و گناه ، خداوند تعالی فرموده است : "وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ" . سوره ابراهیم - ۷

یعنی بیاد آور هنگامی را که پروردگارتان اعلام کرد که : اگر شکر کنید ، البته نعمت شما را بیفزایم و اگر کفران کنید بی گمان عذاب من شدید است . و فرموده : "وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ" . سوره النحل - ۱۱۲

خدا مثلی زد : شهری را که ایمن و آرام بود ، روزی آنها بفراخی از

هر سوی می‌آمد، پس به نعمتهای خدا کافر شدند و خدا آنها را طعم گرسنگی و ترس را چشانید بسبب آنچه انجام میدادند.

و فرموده است: "أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ * جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَبِئْسَ الْقَرَارُ * آیا ندیدی آنکسان را که نعمت ایمان به خدا را به کفر بدل کردند و قوم خود را به سرای تباهی فرود آوردند. دوزخ، بدان اندر آیند و بد قرارگاهی است.

و فرموده است: "وَأَنزَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَ الشَّيْطَانَ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ * وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ، فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحِمَلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرَكُهُ يَلْهَثُ، ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصِصْ الْقِصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ * سورة الاعراف، ۱۷۵-۱۷۶.

یعنی و بر آنها بخوان خبر آنکس را که آیات خود را (بوسیله پیغمبران) باو دادیم و (او) از آن سربیزی کرد، او را شیطان بدنبال خود برد، و از گمراهان شد، و اگر می‌خواستیم (بواسطه آن آیات) مقام او را بالا می‌بردیم، ولی او در زمین مقام کرد و خواهش نفس را پیروی کرد، پس مثل او مانند مثل سگ است که اگر بر او حمله کنی زبان از دهان بیرون آورد، و اگر رهایش کنی زبان از دهان بیرون آورد.

این داستان و مثل گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند، پس داستان و قصه‌ها را بایشان بازگوی، باشد که بیندیشند.

این است کیفر کسی که نعمت خدا را انکار میکند، ناسپاسیکه خدا او را به بزرگترین نعمت بزرگ داشته سپس انکار فضل و نعمت رانموده و خود را از آن دور ساخته است اما کسیکه در محیط کافر تولد یافته و در خانه کافر پیدا شده و زندگی کرده است

لذت ایمان را نشناخته، و بشاشت ایمان به دلش آمیخته نشده، پس کار او بطور کلی اختلاف دارد با کار کسیکه شیرینی ایمان را چشیده، در سایه آن بهره‌مند گشته، و از شیر آن نوشیده، و سایه اسلام سایه‌دار، او را در پناه خود گرفته، سپس خود را از این نعمت محروم میکند.

آن نعمتی که مافوق ندارد، در اینصورت غیرت خداوند تبارک و تعالی می‌جنبد پس او را به کیفر مسخ اخلاقی و عقلی میرساند، پس در چشم او حقایق منقلب میشود، موازین عقلش فاسد و مختل میگردد، و دلش شایستگی پذیرش هر حقی را از دست میدهد، و هر معنائی از معناهای دل‌نرمی و دل‌گرمی و مهربانی را از دست میدهد.

پس انسانی بدبخت و کند ذهن میگردد و مصداق قول خداوندگار:
 "ثم ردناه اسفل سافلین"^۱ میگردد.

پناه بخدا می‌بریم از آن، و طلب عافیت و سلامت از او میکنیم و تمنا

داریم شکر نعمت او را انجام دهیم و به دندانهای پیشین آن را محکم بگیریم .

خود کم بینی سبب کینه و حسادت است

عامل سومی وجود دارد، در روان آدمی ریشه‌های عمیقی دارد، سخت بر آن حکم میکند، و آن بیماری است که بسیاری از خردمندان و بزرگان و نیرومندان و رؤسا به آن مبتلا میگرددند، و آن نمونه‌ای است از تناقض غریبی که با سرشت انسان عجین گشته است. و بصورت پدیده‌ای غریب جلوه‌گر میشود، و در گنگی و پیچیدگی طوری است که گاهی بزرگان علمای روانشناسی آن را در نیافته‌اند، و بسیاری از آنهائیکه به آن مبتلا شده‌اند آن را درک نمیکنند، و آن بیماری است که دانشمندان روانشناسی به "خود کم بینی" از آن تعبیر می‌کنند.

از فراوانترین بیماریهای روانی است از جهت عقده بودن و سخت‌ترین آنها است از لحاظ علاج، و این است شرح این نکته به اجمال و اختصار. براستی من از شما سؤالی میکنم جواب فوری و روشنی میخواهد، چرا آنکس که از دین جدا شده و در عقیدهاش مضطرب است با آنهائیکه دیروز در عقیده و دین‌شان شریک او بود مانند و خرابی نسبت باونداشتماند و جنگی

با او نکرد ماند، می‌جنگند، قطعاً" این مرد دیروز مسلمان متدین باسلام بوده پس برای چه نسبت به عقیدهای که داشته و نسبت به همکاران و بنی-عشیرت و فرزندان ملتش که زمانی طولانی با آنها زندگی کرده است، دشمن و محارب گشته، چرا امروز از هر طرفی با آنها می‌جنگد، چرا انواع عذابی را که پوست بدن از آن سیخ میشود بر آنها وارد می‌سازد، چرا در اذیت و آزارشان تفنن و حيله میکند، برای چه هر وقت برای آنها در کمینگاه است؟ براستی او در زندگی و برنامه‌اش و در مسئولیتهای فراوان و در لذت و آرزوهایش اندازهای سرگرم است، که او را از آن جنگ و ستیز مشغول سازد. اما با وجود تنگی وقت برای بسیاری از کارهای مهمش، وقتی را برای عقوبت و نفرین و شکنجه آنها، باز میکند و تمام صرف آن میدارد و برای عذاب آنها لحظه‌شماری میکند و آنها را سخت کیفر میدهد، و بدان لذت میبرد، و گاهی با بسیاری از آنها دوست بوده است و اکنون بدترین دشمن آنها است زندگی او خوش نمیگذرد و لذت طعام و شراب را نمی‌یابد تا آنها را سخت عذاب ندهد و بدترین عذاب به آنها نچشاند.

این است بیماری (خودکم‌بینی) در این مرد، براستی این مرد، که از بزرگواری و لذت ایمان محروم شده است بسوی آنها تیکه بهمدینشان چنگ زده‌ماند و بآن بزرگی یافته‌ماند، به نگاهی پراز خشم آنها را تماشا میکند، نگاهی است که خوار داشتن نفس و اعتماد بآن بحالت غریبی با هم جمع گشته است، و او در وقت واحد نفسش را خوار میدارد، و در تعظیم آن مبالغه

مینماید، نگاهی است متضمن حقد شدید و انتقامجویی از نفس خود، که چرا کافر شد و آنها مؤمن اند؟ چرا بیرون شدن از این دین را اختیار کرده است و این شمار و توده عظیم و بزرگ از مردم متمسک به دین و عقیده شان باقی ماندند و به آن محترمند؟

آیا آنها از جهت اخلاق از من برتر اند و از جهت عقل از من بزرگترند، و بیشتر از من ثابت قدمند، و بر مبادی و ضمایر شان از من با غیرت ترند، و در همپایی با این عقیده و یا ترک آن از من خویشتندارترند؟ آیا هوش و نبوغ و هیبتی که آنها دارند، من ندارم؟ این بیماری ((خودکم بینی)) است، که اینها به آن گرفتارند رأیی دارند غیر آنچه مسلمانان دارند.

درباره آنهائیکه باین بیماری مبتلا میباشند از خردمندان و رؤساء و تنافق عجیب آنها

و گاهی این مبتلا به بیماری "خودکم بینی" بحالتی متکبرانه و متهورانه و خودپسندانه ظاهر میشود، و در اکثر احوال از وجود این بیماری که نفسهای کوچک و سست خردان بآن مبتلا میشوند خود غافل اند.

آن فقط در اثر احساس ضعف و ناتوانی در اعماق درون خویش، پیدا میشود، و بسیاری از رؤساء و پیشوایان و رئیس جمهورها و رئیس الوزراها شکار

این بیماری، سخت واقع میشوند، و باین عقده درونی که فوق بسیاری از عقده‌های درونی دقیق و پیچیده میباشد، گرفتار میشوند آن چنانچه بجه‌های کوچک و بی‌سوادان نادان بآن گرفتار میشوند.

این بیماری بر آنها مسلط میشود به آنها امر میکند و نهی میکند، و احکام خود را بر آنها صادر و املاء مینماید پس تسلیم آن میشوند و مانند برده‌ها فرمان آنها را می‌برند، نفس‌های بیمار جریحه‌دارشان بآنها میگوید. لازم است این معارضین را دور نمود، و از نظرها غایب و پنهان شوند تا کسی نگوید: اینها به دینشان چنگ زده‌اند، و این مضطرب احوال است، و اینها نیرومندند، اما این ضعیف النفس و ضعیف‌الاراده است، وجدانش را از دست داده، و دینش را به دنیا فروخته است.

تلاش و کوشش برای رستگاری از سرزنش نفس و دردناک و جدان

همانا مرتکب گناه بزرگ—چنانچه علمای روانشناسی دریافته‌اند—مرءة "بعداخری مورد سرزنش و بازخواست نفس قرار میگیرد، و وجدانش او را زمانی پس از زمانی نشتر میزند، مگر اینکه به کلی مسخ شده باشد. این سرزنش در مقابل نظامی دیگر از عقیده و اخلاق و روش زندگی، نیرو و قدرت میگیرد، بنابراین بسیاری از مجرمین و بردگان نفس و شهوات، و آنهائیکه

در درک الاسفل فساد اخلاق پائین رفتماند ، میکوشند .

کسانی را که دارای عنصر پاک و تمیز و متمسک به فضائل اخلاقی انداز زمین و جامعه‌شان بیرون رانند تا به دیدن آنها در بعضی اوقات ، وجدانشان آنها را سرزنش نکند و همیشه وجدانشان راحت باشد .

این چیزی است که قرآن درباره ملت‌ی که به آخرین درجه انحطاط اخلاقی و انحراف جنسی مبتلا شده‌اند ، حکایت میکند ، و گفتار آنها را نقل میفرماید : "أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ" "بیرون رانید آل لوط را از شهرتان چون آنها مردمانی هستند خود را پاک نگه میدارند .

روان و درون سست و ناتوان

همانا این نوعی است از بیماری خودکم‌بینی که علمای روانشناسی درباره آن بحث نکردماند ، و بآن راه نبردند ، و موضوع مهمشان نبود ، و شاید آن از تمام انواع بیماری خودکم‌بینی که در تألیفاتشان در روانشناسی و اخلاق درباره آن بحث کرده‌ماند .

دقیق‌تر و پیچیده‌تر و گنگتر باشد ، و آن روان و درون غریبی است ، درک آن در شعاع تجربه‌ها و واقعیت آسان میشود ، آیا نمی‌بینی دانش‌آموز ناموفق را - و این مثالی است به ذهن و زندگی شما نزدیک‌تر است - چگونه با همکلاسیان موفقش دشمنی میکند ، و گاهی نسبت بآنها دارای حق‌دو کینه میگردد .

پس گناه این همگلاسیان چیست ، براستی آنها کوشش نمود ماند و استحقاق موفقیت داشت ماند ، پس چه کسی ترا منع کرده است از تلاش و رستگاری ، ای دانش آموز ناموفق ؟ حقا " این بیماری خودکم بینی است .

براستی وجدان میخواهد خود را تسلی دهد ، و انسان گاهی خود را به کارهائی دلخوش میکند که باو سودی نمیدهند ، و برای او ارزشی مهم ندارد ، حتما " همگلاسیانش باو بدی نکرد ماند .

در بین او و رستگاری مانع و حائل نبود ماند ، پس چه چیزی سینماش را ، نسبت به آنها پر از کینه کرده است ؟ همچنین است تاجر مفلسی که بی نوا شده ، گمان می برد آن بازرگانان که از تجارتشان سود برد ماند دشمنان او میباشند ، و رقیبان او در برخی وقتها هستند ، منتظر است بلائی بر سر آنها بیاید و به مصیبتشان شامت نماید ، و دلخوش گردد به چیزیکه آنها را رنج میدهد ، و این است روان سست و ناتوان و تنبل و وقت ضایع کننده ، و آرزو دارد هر تاجری در شهر و تمام همکارانش در تجارت بازرگانی بی نوا گردند ، که سرمایه شان زیان کرده باشند پس با هم برابر شوند .

از مثالهای خندآور است که از کچلی سؤال شده ، چه میخواهی ؟ گفت : دوست دارم تمام مردم کچل شوند تا هیچ موئی بر سرشان نباشد ، پس من بسوی آنها نگاه کنم به نگاهی که آنها بسوی من میکردند ، و این عقده درونی است که علاج آن سخت است ، و این همان عقده روانی است که اهل کتاب در زمان نزول قرآن با آن مبتلا بودند ، و این است که خداوند

در کتابش قرآن خبر داده است .

پس فرمود : "وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّوكُم مِّنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ" .

یعنی بسیاری از اهل کتاب دوست دارند - با اینکه حق برایشان آشکار گشته - شما را پس از ایمانتان ، بکفر بازگردانند از حسدی که در دلهایشان است . و همیشه این عقده درونی برای هر کسی که بهرهای از نعمت بزرگ نبرده است رخ داده است .

خود را بزرگ دانستن عظمت برای خود قرار دادن انانیت و

عامل چهارم خود بزرگ دانستن و عظمت برای خود قرار دادن است ، براستی انسان خودپسند ، توانائی ندارد کسی را بالاتر از خود ببیند و دارای امتیازی باشد ، او میخواهد مردم در پشت سر او راه روند ، و در هیچ چیزی مخالفتش نکنند ، او چنان میداند فقط او است پیشوا ، و نمونه کامل در هر چیزی ، و آنچه او ندارد و نصیب دیگری است ، پس سودی در آن نیست . همانا او است تنها مقیاسی است برای بودن چیزی به خیر یا به شر ، این همین حالت روانی انسانی است ، که رؤساء و پیشوایان و کسانی که عادة " متکبر و فخر فروشند بآن مبتلا میشوند ، و این ضد حالت درونی اولی است ،

مرکب نقص یا خودکم بینی نام داشت .

این را علمای روانشناسی **Superiotity Complex** نام میگذارند، و آن غلو و زیاده روی شخص است در ایمان داشتن به برتری خود، و حقیقتاً " خداوند بوسیله آیت بلیغ قرآنی پرده را از روی آن برداشته است، پس مقاله و گفتار آن متکبرین را نقل فرموده، در حالیکه بسوی آنها تیکمه پیغمبر مبعوث ایمان آورده بودند .

دستشان در دست او می گذاشتند، تماشا میکردند و از لحاظ رفاه و مقام در درجه آنها نبودند، میگفتند: "أَهُؤْلَاءِ مَنْ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا یعنی آیا آنانند که خداوند بر آنها منت گذاشته است در میان ما، و گاهی میگفتند "لَوْ كَانَ خَيْرًا" مَا سَبَقُونَا إِلَيْهِ" یعنی اگر ایمان خوب می بود آنها از ما سبقت نمی کردند . و حوادث ظلم و شکنجه و کشتار و طرد نمودن که قرآن درباره مترفین و صاحبان قدرت و مقام، در زمانهای مختلف حکایت میکند، چیزی جز نتیجه و پی آمد این فخر فروشی و خود پسندی در دآور نیست .

انتقامی است در برابر فخر فروشی از کسانی که رودروئی داستانهای قرآن را کرد ماند، یا آن را خوار داشته ماند، یا خود را به نادانی زد ماند .

دو مثال از تاریخ قدیم و تاریخ جدید

و آنچه گفتم برای شما برادران که آن کسی که از دینش جدا میگردد، و عقیده اش مظرب و مشوش میشود و به آن حمله مینماید، سخت ترین

دشمن اسلام میشود ، حقیقتی است تاریخی انکار آن ممکن نیست .

تاریخ اسلام در زمانهای اخیر پر از مثالها و حوادث است ، و تاریخ معاصر ما دارای مثالها و نمونه‌هایی است ، و دو مثال برای شما از تاریخ اسلامی‌مان در گذشته نزدیک ، و عصر تازه می‌آورم .

شاید درباره یکی از پادشاهان بزرگ هند امپراطور جلال‌الدین محمد اکبر (۹۴۹-۱۰۱۴هـ) شنیده باشی ، براستی این پادشاه ثابت و محکم بود در دین اسلام ، و جدش ظهیرالدین محمد بابر تیموری است (۸۸۸-۹۳۹هـ) او کسی است که بنیانگذار دولت مغولی در هند بوده است ، که سه قرن ونیم دوام داشته .

قانونهای درخشنده و موفق و نتیجه‌بخش را نوشت برای تمام دورانهای حیات انسانی ، در نقش تمدن و فن معماری و روش فرهنگی ، و دوران تنظیم اداری و فرصت پیروزیهای تازه ، و توسعه بخشیدن به مملکت ، باندازمای است که برای هیچ یک از دولتهای فراوان هند که در آن برپای بوده است نوشته نشده است .

ظهیرالدین بابر پادشاهی نیرومند و مسلمان بود ، که وقتی دید از مقاومت با لشکر "راناسنگه" پادشاه هندو کی عاجز است .

که لشکر او از لحاظ عدد و وسائل جنگی چندمرتبه بالاتر است ، چون لشکر بابر از بیست هزار نفر تشکیل یافته و در لشکر رقیب بیشتر از دویست هزار جنگجو میباشد ، و ارتش بابر ارتشی است محصور شده و پراکنده از هر

طرف، و امید کمک و غذا و ذخیره ندارد چون هزارها میل از مرکز و پای تختش دور افتاده است .

در این هنگام این پیشوای مسلمان دعا کرد، و پیروزی را از خدا خواست، و علناً "از خوردن شراب، و ارتکاب محرمات و منکرات توبه کرد و بدینوسیله به خداوند توسل جست، پس به پیروزی آشکار بهرمند گردید، و پادشاه بر توبه و پیمان و خود پایداری نمود، و جلال الدین اکبر نوه او است .

همانا به بیسوادی رشد کرده، بر شجاعت و پیشه جنگجویی پیدا شده، و زمان و موقعیت مخصوص او فرصت تحصیل کردن را باو نداده است، پس بی سواد و ناخوانده و بی خط بوده است، و حال اینکه پیرامون او حاشیه‌ای از دانشمندان و هوشمندان که علوم عقلی بر آنها طغیان کرده بود، و عقایدشان مضطرب شده، گرد آمده بودند .

برایش آراسته کرده بودند که علمای هرملتی را دعوت نماید، و عقایدشان را بر او عرضه نمایند و دین خود را تعریف کنند، و علی رغم بی سواد و بی شیوه ارتشی پرورش یافتنش در مناظرات و مباحثات علمی دارای رغبتی زیاد و سرکش بود، و چه خطر سختی است برای کسیکه تعمق نداشته و عقلش نرسیده باشد ؟

به مناظرات علما و طرح اندازی های ایشان، خوشحال میگشت و بهرمند می شد چنانچه پادشاهان قدیم و امرای صاحب نعمت به جنگ خروس و شاخ به شاخ زدن قوچ خوشحال میشدند، سپس او به هوشیاری خود و بحکم

را بطعاش با علمای درباری بر موضعهای ضعف آنها، و شیفته شدن برخی از آنان برای جمع نمودن مال و کنزکردن آن، اطلاع پیدا کرد، و مردی بود دارای حس دقیق اثرپذیر، و در حرمرسرای او چند دختر متعلق به امرای را جیوت بود، و آنها روی او اثر عمیقی داشتند.

تمام اینها شک و شبهه را در دل او کاشت، و علاقماش به اسلام ضعیف شد، حتی از این دین جدا شد، و در طول روزگار در صدد برآمد که با دین اسلام به دشمنی بپردازد، حتی از شدت دشمنیش، اجازه نمیداد به کسی نام فرزندش را محمد گذارد، و شراب را مباح کرد، و بر نوشیدن آن تشجیع می نمود و سر بریدن گاو را حرام کرده بود.

کسیکه مرتکب این جریمه میشد سزایش کشتن بود، و حرکت های بچگانه از او صادر شد که با عقل بزرگش و کاردانی و استحکام امور اداریش موافق نمی آمد، مانند دستور دادن به دفن مرده مسلمان بطوری که هر دو پایش روبه قبله باشد، برای اهانت به قبله، و همیشه به این حالت می خوابید و اعلان نمود که نگاه کردن به خوکها و سگها در بامداد ثواب و برکت دارد، بخاطر خشم و هیجانی که به مسلمین داشت.

دستور داد حرفهائی که مخصوص عربی است از زبان فارسی و ترکی که در دیوان و گفتار بکار میروند، بیرون نمایند، از قبیل ثاو و صاد و عین و غیره، بخاطر زشت داشتن لغت و زبان قرآن و برگشتن از آن، و همانا وقتی چنین حالتی پیش می آید، که دشمنی از حد خود تجاوز نماید، پس دیوانه

میکردد .

آماج و هدفش خوار داشتن و استهزاء به اسلام است گوئی در آنجا چیزی نبود لایق تر به جنگ و دورانداختن و ناسازگار با عقل و کیاست جز اسلام ، و این قانونی است عمومی .

زیرا شاهین ترازو هنگامیکه تعادل نداشته باشد موجب ناقص شدن پیمان میگردد ، و مسلمانان هدف هر خواری و مسخره و ظلمی بودند ، و این داستانی است طولانی ، خندآور و گریه آور است انسان میتواند آن را مفصلاً " در کتاب معاصر بخواند ، و گاهی در کتابها و مؤلفاتم آن را نام بردام ...

و مثال دوم کمال اتاترک است که زمانش از ما دور نیست ، و همانا او در میان ملت مسلمانیکه در دوستی شدید اسلام معروف است متولد شده ، و ایستادگی این ملت در پناه اسلام و بردن پرچم اسلام بوسیله آنان به قلب اروپا شهرت دارد ، وقتی این مرد بسبب حالات درونی و اخلاقی و تربیتی که شرح آن را در دو کتاب خود "الْصُّرَاعُ بَيْنَ الْفِكْرَةِ الْإِسْلَامِيَّةِ وَ الْفِكْرَةِ الْغَرْبِيَّةِ" دادام ، از این دین برگشت ، بر علیه اسلام و مسلمانان جنگ را برپا کرد .

اما کار و نیازمندیهای ملت ، مشکلات سیاسی ، رودرروئی دول محارب و کارهای مهم و ضروری شهرها ، که احاطه اش داده بود او را سرگرم کرده و

خاندان پهلوی نیز مانند اتاترک بنای مخالفت را با اسلام گذاشتند و شکست خوردند . م

فرصت جنگ کردن با اسلام .

حکم کردن بر علیه شخصیت ملت مسلمان ، غیور و مجاهد و از بین بردن آثار اسلام از این کشورها که دارای اسلام و فرهنگ اسلامی اصیل ریشه دارند ، نداشت ، و در پیکار تغییر لباس و جنگ حروف لاتین و منع اذان عربی ، عاجز و ناتوان گشت .

همچنین فرصت دیگر کارهای اصلاحی را نداشت ، که تأثیری در تقدم و تأخر پیشرفت کشور و نیروی ارتش و لشکر در آن باشد ، با این حال بعنوان بزرگترین خدمت به کشور و ملت اعتبار میشد ، و بیشترین نیرو و توان و شایستگی خود را در آن مستهلک گردانید ، و بدون جهت با اسلام می جنگید و بایمانی محکم و عزم راسخ با دین اسلام به جنگ پرداخت .

رده و الحاد همیشه کارش نفی و نابودی است و بر پایه مبارزه و جنگ با دین قبلی قرار دارد .

این است طبیعت و سرشت رده و حمله بر علیه دین و عقیده ، در هر زمان و مکانی ، با هر چیزی و هر دشمنی مصالحه میکند ، و مدارا و سازش میکند جز با دینی که آن را ترک کرده ، و ملتی که از آن جدا شده ، همانا وضع رده غیر وضع کفر است ، براستی رده و الحاد ثبات و حیاتی ندارد .

جز به برداشتن دین قبلی و فریب دادن فرزندان و پیروان آن، راه و هدفش با دشمنی اسلام پیوند دارد، زیرا رده در هر مرحله از مراحل حیاتش جنبهٔ سلبی دارد "یا اسلام یا رده".

کفر و اسلام هزارها سال در حدود خودشان با هم زندگی کرده‌اند، ولیکن رده نمیتواند در همسایگی اسلام زندگی نماید و به حدود و قرارداد فیما بین راضی باشد. همانا غذای رده و آتشگیرهٔ آن جنگ با اسلام و تلاش برای محکوم نمودن آن است.

صاحب رده روان تسامح و گذشت، و نهاد زندگی مسالمت‌آمیز را نمی‌شناسد.

موجی سرکش و حمله‌آورا از توان فکری و عقیدتی در برخی از سرزمینهای اسلامی و عربی

اکنون طوفانی سرکش از رده فکری و عقیدتی برخی از کشورهای اسلامی و عربی را پایمال میکند، سبز و خشک را با هم میخورد، موجی است بسیار نیرومند مانند موج دریا هیجان‌آور و تکان‌دهنده.

رحمت و رأفت را نمیشناسد، و یکساعت فرصت نمیدهد، موجی است میخواهد هر معارضی که در راهش باشد از ارزشها و مفاهیم، و عقاید و

اندیشه‌ها، و شعائر و پدیده‌ها را به درون خود ببلعد، براستی ما می‌بینیم و پوزش می‌خواهم از برادرانیکه به این کشورها نسبت دارند. در بعضی از کشورها، مردم از آنچه با اسلام پیوندی دارد، سخت روگردانند، گوئی رانندهٔ سخت‌کوش جلوداران آن را بطرف هدف معینی می‌برد.

مثل اینکه می‌خواهند آنچه را که از پدرانشان و ملت‌های مسلمان سابق صادر شده است از قبیل برداشتن مشعل اسلام، و بلند کردن پرچم آن در سرزمین‌های دور دست، و نجات دادن ملت‌ها از جاهلیت و وحشیگری، سریعاً "در نزدیک‌ترین مدت جبران کنند، و گوئی این گناهی است واجب است کفاره آن را داد، و در اول فرصت تلافی آن را کرد.

پس می‌خواهند حساب چند قرن را در چند ماه، و حساب چند شهر را در چند ساعات کامل کنند، آنها می‌خواهند ملت و جامعه‌شان را که جز اسلام را نمی‌شناسند، با گام‌های سریع و قاطع بسوی جاهلیت نخستین یا جاهلیت قرن بیستم، ببرند، تا از حدود انسانیت و مبادی حقوقی‌اش و آزادی رأی و مبادی جمهوری ساده صدر اسلام خارج شوند.

به پای خودشان آن را پایمال نمایند، و به وحشیگری و قسوتی تظاهر نمایند که در تاریخ ملت‌های وحشی و در زمان محاکم تفتیش در اروپا در قرون تاریک وسطی، نظیر آن وجود ندارد

پس از کشتن یا از سوزاندن و شکنجه پرهیز نمی‌کنند، و به انتقاد یا سرزنش یا بررسی، یا استدلال، مبالغت نمی‌کنند، و این است داستان کشور

صومالی، که بحث آن عمومی و مشغلت همگی کشته است.^۱

چگونه به خود اجازه دهم ای دوستان محترم، و چگونه زبانم مرا اطاعت میکند اگر اشاره کنم بآنچه در یمن جنوبی و در کشور عدن واقع میشود، آن یمنی که زبان نبوت به دلسوزی و دل‌نرمی و ایمان و فقه و آگاهی تعریفش میفرمود.^۱

یمنی که ریاست علم حدیث شریف در عهد اخیر سرانجام به او واگذار شده است، یمنی که برادرانمان در کشور هند جز با کلمه یمن و سعادت نامش نمی‌برند، میگویند "الیمن المیمون" یعنی یمن مبارک در حالیکه این سرزمین میدان جنگ همه جانبهای گشته، جنگی برافروخته و فروزان بر ضد اسلام، و رهبران آن با اسلام و اهل آن روگردان و محارب گشته‌اند، مثل اینکه آن جنگ مقدس است، جنگ نجات دادن انسان از وحشیگری و نادانی و ستم است.

مثل اینکه زمین از تمام رزائل و سبک عقلی و بی‌یهود مکاریها و پیریشانیها پاک شده، و با وجود این که جهان همواره با بسیاری از اینها روبرو است و رنج می‌برد، برده و بنده گشتن انسان برای انسان همیشگی چنانچه در عصرهای ابتدائی بوده است، و همیشه خوار داشتن انسانیت، و هدر دادن ارزشها و کرامتها، و پرده دریدن ناموسها، و انسانهای توانا انسانهای

۱- در بعضی از روزنامه‌ها گویند ده نفر عالم را سوزانده‌اند...

ضعیف را می‌خورند، و ملتی برده ملت دیگر میشود، و امتیاز نژادی، و فرق بین سفید و سیاه، و بین امریکائی سفید و زنگی سیاه، و همواره مقدس داشتن مال، و پرستش قدرتها، و غلو در بندگی نفس، و چریدن در شهوتها و دهان گذاشتن در خونهاى انسان، و حرص و آزمادی، و با پای خود به سوی آخرین مرز حیوانیت رفتن، و در هر شهری؛

آیا برای این رهبران و آقایان در محاربه و جنگ با این رزائل، و روبروئی با این حقایق، شغل شاغل و مهمی نبود، آیا اسلامی که بال‌بریده و دست به کتف بسته از هر چیزی سزارواتر است به محاربه، و بزرگترین خطری است که واجب است نابود شود؟!، جواب آن است که خیر، ولیکن آن طبیعت رده است، طبیعت خودکم‌بینی است، و روان خودپسندی است، که در ابتدای گفتارم درباره آن بحث کردم، و آن مع‌الاسف سرکش‌تر است در برخی از کشورهای عربی تا خودبینی که در بسیاری در کشورهای دیگر اسلامی است.

پس در تونس کشور اسلامی عربی محبوب که نمونه دوران رهبری در تاریخ علوم اسلامی، و بعضی حرکت‌های اصلاحی و روانی است، عدمای از جلو داران فکر و اندیشه و رهبران اصلاح اجتماعی در آن ظهور کردند، و دانشمند بسیار بزرگی مانند علامه عبدالرحمن بن خلدون (۸۰۸هـ) نویسنده و مبدع فلسفه تاریخ و پیشوای بحث علمی، و تحلیل فلسفی تاریخ در آن ظهور کرده است.

رهبر و رئیس آن ، جیبیب بورقیه ، رقمی قانونی را در خوار داشتن و استهزاء به عقیده اسلامی و انکار نصهای قطعی و متواتر زده است ، و جرأت بر انکار ضروریات و مقام رسالت و آخرین حاملش علیه الفالف سلام از او ظاهر شد ، که تا کنون از رئیسی به نام اسلام ، سرپرستی ملت مسلمان داشته باشد صادر نشده است .

این حالت غیر از حالت بعضی از کشورهای عربی اسلامی است که نسبت مسلمانان در آن بیشتر از نود درصد است ، و رهبری جهان اسلام را در مدت طولانی نمود ماند ، و بزرگترین قطعه در جهان متمدن معمور در زمان گذشته حکومت کرده اند ، و پشت سرهم خلافت اسلامی را برای مدت طولانی انجام داد ماند اکنون برخی از احزابی که هیچ رابطه با اسلام ندارند ، و به مبادی اشتراکی کمونیستی ، و قومیت و علما نیت معتقدند ، حکومت میکنند و اگر امری اختیاری بود و تبادل درست بود ، بعضی از مسلمانان رضایت دارند و قطعاً " من در جلو آنها هستم ، که هر سرزمین اسلامی بجای سرزمینهای عربی در این محنت عقیدتی و اخلاقی می بود ، و فدای این سرزمین عربی میشد ، چون سرزمین عربی ماده اسلام و سرمایه و پناه او است ، و جهان اسلام همه امتدادی است برای مرکز اصیل اسلام ، و سودی است به رأی المال اضافه میگردد ، ولیکن این امر به انتخاب و اختیار نیست و این قضیه ، قضیه تبادل و معامله نیست .

رؤسا چگونه توانسته‌اند که حرکت رده و جنبش علیه اسلام را انجام دهند

میخواهم به شما بگویم که جنبش بر علیه دین و روگرداندن و کنار رفتن از آن، کلاً "در چهار چوبه نفوذ رهبران و رؤسائیکه مالک زمام امور این کشورها میباشند، فراهم شده، ملتها از رده پیراسته و پاکند، و توده‌های مردم از این راه و روشها، سخت ناراحت‌اند، و به حالت خشم و نفرت و نکوهش از آن مینگرد، اما در کار خود مغلوب‌اند و رؤسا بر آنها چیره شده‌اند، مانند گوسفند رانده میگردند و بسوی آن روانه میشوند، ولیکن آشکارا میگویم: حتماً "این ملتها از پیامدهای شوم و از مسوئولیت این روند و روشهای دشمنانه با اسلام، بی‌گناه و بی‌خطا نیستند، این ملتها در آگاهی دینی و غیرت و حمیت دینی گرفتار سستی و ضعف‌اند، بنابراین، احتمال هر تجاوز و تحدی با سلام پیدا است، منقاد و مطیع شدن به هر امری که واقع میشود، و پیوسته بی‌حرکت و راحت طلب بودن، و ترجیح دادن آرامش و سلامتی، و حاضرنبودن برای دفاع بی‌باکانه از اسلام، و جان و اسباب لذائذ و فوائد شخصی را در خطر قرار دادن و سنتهای بسیار دیگر که جای شرح آن نیست، همه و همه باعث این پیامدهای شوم‌اند، و اگر اینطور نبود، این رؤسای

بد بین باسلام، محارب به تعالیم و مبادی آن، نمیتوانستند به کرسی حکومت برسند، و ثروت مملکت را بدست خود داشته باشند، و ریاست و رهبری را تصرف نمیکردند. و اگر به وسیله هوشمندی و ذكاء بسوی آن می جستند و به کمک بیگانه یا به حيله و فریب و مشتبّه سازی حکومت را بدست میگرفتند، نیز نمی توانستند مدت طولانی در آن مرکز باقی بمانند.

زیرا صحت اصل است، و بیماری عارض است، و تن سالم و نیرومند نفس خود را از بیماری نگه میدارد، و اگر وقتی از اوقات به آن گرفتار شد، پس نیروی دفاعیهای که خداوند آن را در تن سالم بودیعه گذاشته است، بر آن غالب و چیره میگردد و آن را دور میکند، و رئیس فاسدی نمیتواند بر ملت حاکم شود جز موقعیکه ملت آمادگی پذیرش آن را داشته باشد، و بی حمیت و تسلیم و تنبل باشد.

محاربه رهبران این جنبش با اسلام نتیجه

حتمی فرهنگ و تربیت آنها است

اما تنفر این رؤسا از اسلام و تبدیل دوستی به دشمنی نسبت به اسلام، و ایستادگی و تلاش آنها برای دور انداختن اسلام از زندگی و جامعه، و خلع نمودن و لخت کردن اسلام از هر قدرت و نفوذی هر چند تأسف آور است،

اما جای تعجب نیست زیرا این رودروئی و دشمنی با اسلام نتیجه قطعی و اثر طبیعی نظام آموزشی است که مطابق آن تربیت یافته است، و به فرآورده‌های آن خوشنود بوده، و درخت بخاطر میوه طبیعی‌اش نکوهش نمیشود و نباید از آن تعجب کرد، برآستی اینان، چنانچه از تاریخ‌زندگی و پرورش‌شان، پیدا است، درآمن استادان غربی و دانشمندان شرقی پرورش یافته‌اند، و از دانشکده و دانشگاه‌های کشوری و ارتشی غربی بیرون آمده‌اند، و از آموزشگاه‌ها و مراکز آموزشی شرقی همانند آن فرماندهان و معلمین آن دانشگاه‌ها کوشش میکند و حرص می‌ورزند، که جوانان را، جوانانیکه با خانواده‌های بزرگ نسبت دارند و برخی از آنها فرزندان پادشاهان و رؤسای حکومت میباشند از دین و عقیده‌شان برگردانند، و اخلاق آنها را فاسد و عملشان را بیهوده نمایند و به راه‌های ماهرانه و روش‌های حکیمانه آنها را فسخ نمایند و بازیچه دست خود قرار دهند، و احياناً "این گونه کارها به راهنمایی و توصیه حکومت‌های غربی و اشاره آنها انجام میگرفت تا نفوذ امر خود را بر آن کشورها مسلط کنند، و مصالحشان در آن تأمین نمایند و اندیشه‌ها و نظریاتیکه اساتید و مربیان‌شان با آنها تلقین نمودند، پذیرفته و هضم کرده‌اند، و نزد ایشان مانند مسلمات و بدیهیات و مقررات علمی که پذیرای جدل و مناقشه نیست، گشته است.

از جمله این نظریات است که اسلام نیروئی است از بین رفته و پایان یافته

است، و هر صلاحیتی را برای بقا از دست داده است چه جای رهبری، و مانند اسلحه‌ای شده است که آخرین تیرش را رها کرده و بی بار و بدون ذخیره مانده است،

و اگر چاره‌ای از آن (دین) نیست، و حیل‌های برای نجات یافتن از آن نباشد، پس آن قضی‌ای شخصی است، بین بنده و خدایش، اجازه ندارد در قالب حیات و تشکیل جامعه دخالت کند، همچنین برابری و مقررات بین زن و مرد بطور کلی در حقوق، و چنگ زدن به قانونگذاری اسلامی و احکام مواریث و ارث و احوال شخصیه - اگرچه نص قرآن باشد - رمزی به رجعت و عقب برگشتن میدانند، و دیگر چیزها، از نظریات و اقتناعاتیکه، این رهبران پذیرفته‌اند، یا مستقیماً از استادانشان، یا از راه تقلید و غرور به دانششان پس به اینها باور کردند، مانند باور و ایمان مسلمانان مخلص به اصول دینی و نصوص قطعی.

تمدن غربی با ارزش‌ها و مقایمیش و جهان‌بینی و پدیده‌هایش، که تأثیری در تقدم و تاخر در میدان قدرت و نیرو و زندگی شرافتمندان ندارند، بعنوان امری مقدس در رگ و روده‌شان وارد شده و با گوشت و خونشان آمیخته است، حتی گرفتن چنین عقیده‌ای از آنان و تبدیل آن از محالات گشته، و ایمان دارند که این تمدن غربی و فلسفه مادی، به بالاترین درجه عقل و پیشرفت بشر رسیده‌اند، و تعصبشان، باین تمدن و فلسفه غربی مانع است

از اینکه بر مواضع ضعف و نامنظمی آن آگاه شوند، چنانچه بسیاری از رجال غرب بر آن مطلع شده‌اند.

بعضی از آنها به فلسفه کمونیستی، و مبادی اشتراکی از راه تقلید بدون دلیل ایمان ثابت دارند، مانند ثابت قدمان حماسه آفرینا نیکه به ادیان مؤمن‌اند، لذا احتمال بررسی و نقد و خالص نمودن و اصلاح نمیدهند، و در فکر ابداع و ابتکاری در آن یا به چه کیفیتی برای کشورشان ثمربخش باشد، نیستند، فقط کورکورانه آن را تقلید مینمایند، حال آنها در پذیرفتن و دوست داشتن تمام این فلسفه‌ها مانند حال بنی اسرائیلی‌هائی هستند که خداوند در قرآن درباره آنها حکایت میکند، فرموده است: "وَأَشْرِبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ".

بعضی از ایشان یا بیشترشان راه رونده‌اند، نه انتخاب کننده و کشیده میشوند نه رهبر و کشاننده و ابزارهای منجمدی هستند در دست آنها نیکه از خارج روی آورده‌اند.

پس هنگامیکه برای این روءساء فرصت اجرای این مبادی و عمل به آن فراهم شود، این فرصت را غنیمت شمارند، و عقیده و برنامه خود را تحمیل می‌نمایند و در اینجا اندازه رسوخ آنها در پذیرفتن این نظریات، و اضطراب اهل غیرت از مسلمانان معلوم و شناخته میشود، با اینکه از این رهبران و

روءسا، جز این امید و انتظار نمیرود، و چیزهایی از حدّت تمایل از آنها ظاهر میگشت که بر آن دلالت داشت، ولیکن هنوز به حکومت نرسیده بودند و چیزی در دست نداشتند، هنگامیکه به مرکز حکم و رهبری رسیدند، برای تطبیق نظریات خودشان هیچ فرصتی را بیهوده نگذاشتند، و دیدند که ضمانت بقایشان در حکومت و نجاتشان از نفوذ "تجاوزگران رجعیون" که همیشه تشکیل خطر بزرگتر را برای رهبری و ریاست شان میدهند، در آن است، و گروهها را براین راه بوجود می‌آوردند، تا اتمسفر صافی داشته باشند، و پایه‌های حکومتشان ثابت گردد، و هیچ خطری نماند، و مادام این نظام کارگر و شاغل باشد، و این درخت ثمره‌اش بدهد، نتیجه‌ای جز این رهبری‌ها را ندارد، و متولد نمیشود جز امثال این روءساء، این است منطق چیزها و طبیعت کارها.

چرا کشورهای عربی گرفتار این محنت تلخ شدند

اما به چه علت این کشورهای عربی اسلامی که بآن اشاره کردیم، چراگاه این حرکت ضد اسلامی، و مرکب رام شده این روءسا و رهبران متنفر از اسلام، گشته است که با تمام آنچه دارند از نیرو و اسباب و قدرت و ثروت با اسلام می‌جنگند، و این کشورها شکارگوارا و آسان این توطئه‌چینی‌ها و نقشه‌ها شده‌اند،

به نظر من دو سبب دارد، یکی داخلی و دومی خارجی

اما سبب داخلی درونی آن است که در ابتدای گفتارم نام بردم، خداوند پاک آن عقاب و کیفر را که بر ناسپاسی و کفران نعمت میدهد، بر افکار و کفر اصلی نمیدهد آیه‌هایی را که به گواه این آورده‌ام بیاد آورید، خداوند این ملتها و سرزمینهای عربی را بوسیله انتخاب و برگزیدنشان بعنوان حامل رسالت اسلام محترم داشته است و آنها را برای آن برگزیده است کتابش را بزبان آنها نازل کرده است، و آخرین و شریفترین رسولش در میان آنها برانگیخته است، بدینوسیله بر آنها منت گذاشته است، فرموده: **وَإِنَّهُ لَذِكْرُ لَكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ** یعنی و بیگمان قرآن شرفی است ترا و قوم ترا، و قطعاً درباره آن از شما سوال میشود و پیشوائی و رهبری ملتهایی را که بمایین دین بگروند، و در شبستان آن داخل شوند، بمایشان داده است، و زبان و علوم و آداب و تمدن و عاداتشان را نزد این ملتها، محبوب گردانیده است، در اینها، ایشان را تقلید نموده‌اند، و اینها را از ایشان اقتباس کرده‌اند، و سبقت گرفتن در آن و چنگ زدن بآن، مایه فخر و مباهات شده است، و در کمترین مدتی که تاریخ آن را برای لغتی از لغتها شناخته باشد، در جهان منتشر شده، زبان دین و دانش و تالیف و تعلیم و عبادت و سیاست گشت، و بسیاری از فرزندان و نوابغ و رجال عجم آن را بر لغت و آداب و تمدنشان را بر تمدن خویش، ترجیح داده‌اند، و بود آنچه بود، از چیزهایی که تاریخ درباره آن بحث کرده است و شعر او نویسندگان آن را سرودها، و همیشه آثار آن باقی و

مناره روشن چشمها بوده است از چیزهائیکه در تاریخ هیچ ملت و دینی نظیر آن پیدا نمی‌شود.

ولیکن بسیاری از فرزندان سرزمینهای عربی خود را به نادانی زده‌اند و فضیلت نهضت اسلامی را منکراند، و ارزشهای آن را سبک انگاشته‌اند، و بسوی قومیت و فلسفه‌های بیگانه و مبادی که از خارج داخل شده سر بلند کرده‌اند، گوئی اینها نعمتی از نعمتهای خداوندند، و گوئی پیشرفته‌ترند از آنچه خداوند بآنها اکرام کرده، نمونه‌شان طایفه بنی‌اسرائیل است که همراه حضرت موسی به پرستندگان بتان گذر کردند، پس از شوق این منظره و بت پرستی—که خداوند آنها را نجات داده بود،— آب از دهانشان ریخت، و گفتند: "يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ" (ای موسی خدایانی برای ما بساز چنانکه آنها چند خدا دارند).

خداوند این داستان را در قرآن به‌گونه‌ای حکایت میکند که خوارداشتن بنی‌اسرائیل توحید را و شتابان شیفته‌شدنشان به بت پرستی را، که می‌بایست قطعاً از آن نگران و گریزان باشند، مجسم مینماید، و در آن نفرت و غیظ شدید حضرت موسی به هولناک‌ترین شکلی آشکار است، پس فرموده است: "... وَ جَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكِفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ، قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ، فَقَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ * إِنَّ هَؤُلَاءِ مَتَّبِعُوا مَا هُمْ فِيهِ وَ بَاطِلٌ مَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ * قَالَ أَغَيَّرَ اللَّهُ أَبْنِيَكُمْ إِلَهًا

وَهُوَ فَضْلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ* ۱.

و بنی اسرائیل را از دریا گذراندیم و آنها به گروهی رسیدند که بر (عبادت) بتان خویش پایدار بودند، گفتند: (ای موسی برای ما معبودی قرار ده، همچنانکه ایشان را معبودانی است). گفت: بیگمان شما گروهی هستید که نادانی میکنید. بیگمان این گروه آن (روشی) که دارند تباه و آن عمل که می‌کردند باطل است. گفت: آیا جز خدا برای شما معبودی بجویم و اوست که شما را بر جهانیان برتری داد.)

مثال آنها حز مثال آن پسر پادشاه نیست، که در کاخ پیدا شد و در نعمت پدرش پرورش یافت، سپس از غذاهای ملوکانه و خوان سلطانی دوری جست، و به ریزه‌خوان و پس مانده غذاها رغبت کرده و دوست داشت با سپوران بنشیند، پس مورد انتقاد و سرزنش قرار گرفت، و به انگشت به سوی او اشاره میشد، و همنشینان پادشاه و خواص مجلس او را ترک کردند و به سبک عقلی و فساد ذوق متهمش نمودند.

و این است راز واقع گشتن این کشورها بمثابه لقمه گوارا و شکاری آسان برای این روشهای کینه توزانه و نهضتها بر علیه دین، و موجهای سخت رده، و تجاوزهای درد آور نسبت به اسلام، و راهی برای نجات یافتن از این نیست، جز برگشتن بسوی دین، و محترم شمردن آن، و شکر و سپاسگزاری

نعمت خداوند .

تمرکز دادن رؤسای بیگانه هم خود را در ضعیف نمودن مرکز روحی و رهبری جهان اسلام، و اسباب و وسائل این ضعف

اما سبب خارجی آن است که، بیگانگان و رؤسای غربی مصیبت آور و محارب با اسلام، تمام کوشش و رنج و هوش خود را بر تضعیف گرداندن این کشورها، که مصدر و مرکزی‌اند برای پراکندن نور و نیروی اسلام، و بمنزله قلب است برای تمام جهان اسلام بکار می‌برند، و میدانند و قتی که این کشورها در برابر این دعوتها و آموزشها تسلیم شوند، و هرج و مرج فکری و اضطراب عقیدتی و فساد اخلاقی منتشر گردد. و جهان اسلام بدون مرکز رهبری باقی ماند، و رابطهای با جهان اسلام قطع شد، (در اینصورت) بزرگترین پیروزی را بدست آورد ماند، و بزرگترین قلعه از قلعه‌های اسلام را فتح نمود ماند، و توانست ماند که بر تمام جهان اسلام حکومت نمایند، و از مبلغین و جهاد کنندگان و پیروزمندانیکه دورترین کشورها را به دین اسلام درآورد ماند، و بهترین ثروتها را، از حکومت بیزنطیه مسیحی گرفت ماند، و مسحیت را در میدان جنگ و دانش و تمدن شکست

دادماند، انتقام گیرند .

از جمله چیزهاییکه این قسمت از جهان اسلام را در نظر رؤسای غربی مهمتر کرده است ، و عنایت و هم خود را بر ضعیف نمودن آن تمرکز داده است ، موقعیت جغرافیائی و استراتژیی ، که در نقشه جهان سیاسی و در جنگی که وقوع آن در آینده دور نیست چشم پوشی نمیشود ، و وجود بزرگترین مقدار از طلای سیاه یعنی نفت که یک وقت بعنوان رگ حیاتی در کار برد جنگ و صنعت میباشد ، با اضافه تمام اینها ، ارتباط قضیه فلسطین و نهایتاً "سرنوشت دولت اسرائیل با ملت های اسلامی عربی و با منطقهای که در حوزه دریای مدیترانه واقع است ، ارتباطی است سیاسی و دینی و عاطفی و عقائدی ، بخاطر تمام اینها ، یهودیت جهانی و ماسونیت ، و چیزهایی که از آنها سرچشمه میگرداز قانونگذاریها و مجالس و مجامع فعالیت و اندیشه شان ، بر تاثیر و سرایت به مراکز ریاست و تدبیر در این منطقه ، و حاکمیت بر رؤسا و زعما ، و بکار گرفتن آنها برای مصالح خودشان چه بدانند و چه ندانند ، ریشه دوانیدماند و تمرکز دارند ، و برای این مؤسسات سری یهودی و مسیحی در خاور دور و در شبه قاره هند - با وسعت و اهمیتش - از زمانی مدید ، فعالیتی شناخته نشده است مانند آنچه شناخته شده در این منطقهای که احراز مقام اول را در نقشه های سیاسی و دینی و توسعه طلبی دارا است .

نیازمندی و احتیاج به پی‌ریزی نظام تربیتی در قالب تازه‌ای، و انتقال مرکز یادگیری از غرب به شرق

و راهی نیست برای متوقف کردن این کشش از رده فکری و عقیدتی که دارد. به حکم وسائل بسیار متنوعی که حکومتها، برای بوجود آوردن گروه‌ها و تکوین فرهنگ و اندیشه‌ای نو، و اثر گذاشتن در امیال و اذواق توده‌ها قرار داده‌اند. از چهارچوبهٔ محدودش خارج میشود.

و جامعه را در قالب جدید قرار میدهد، جز به دو امر سومی ندارد، اول پی‌ریزی نظام آموزشی در قالب تازه که تمام مواد درسی را شامل گردد، بگونه‌ای که رهبران و فرماندهان جامعه را تربیت نمایند، و دورانداختن تمام عناصریکه اعتماد باسلام و ابدی بودن رسالتش را ندارند، و هیجان فکری و اضطراب عقیدتی، و تناقض در زندگی، و نفاق در اخلاق را باعث شده است، و انتقال دادن مرکز عملی تکوینی فکر و آموزش عالی، از غرب محارب اسلام، آزاد از بند دین، کودتا کننده بر علیه ارزشهای اخلاقی، به شرق اسلامی، و از استادان و مربیان متشکک و مشکک، به استادان و مربیان مؤمن و متدین، و مادام ریختن این نظام جدید. نه تلقیح و تلفیق. تمام نشود، و نقل مرکز تکوین و تربیت، انجام نگیرد پس دوام

این روش ستمگرانه از رهبران و رؤسا و گردانندگان کشتی کشور بحالت خود باقی می ماند و این خطر بر سینه کشورها و ملت های اسلامی چسبیده است، آرزوی ارادتمندان و تلاش نیکوکاران مستضعف آن را برطرف نمی کند.

آگاه ساختن ملت های اسلامی و توده ها به گونه ای که گمراه نشوند و فریب نخورند

امردوم برانگیختن عزت اسلامی در ملت ها و آگاه ساختن ملت های اسلامی آگاهی عمیق و فراگیر که مانع شود از اینکه ملت لقمه گوارای آن رهبران کودتاگر بر علیه اسلام باشند، و مانع باشد از گوارا ساختن آنچه به خورد آنها می دهند یا به آنها تلقین میکنند از اندیشه و افکارهای وارده و نظریات داخل شده، و از دعوت های مخالف اسلام و از سکوت در برابر نقشه های بی دینی، و قانون های ضد اسلامی و از تغییراتی که این رهبران در وقت های بوجود می آورند، که نه ساکتی را بحرکت درمی آورد و نه جنبشی را، و نه ضمانت بقای این ملت ها بر راه و روش اسلام، علی رغم وجود مساجد و مدارس و پدیده های فعالیت دینی و حماسه دینی، مگر وقتی آگاه کننده اسلام باشد و در محبت آن مستغرق، و بکلی از کفر و الحاد و افکار جاهلیت بمعنی وسیع

نگران و متنفر باشند، دین را بر دنیا و رضای خدا را بر رضایت صاحبان قدرت و سلطنت ترجیح دهند، نابودی شعاری از شعارهای دینش را نپذیرد، چه جای عقیده‌ای از عقایدش را.

تأثیر عزم راسخ و صادق و کوشش پیوسته درد گریستن کردن اوضاع و دفع خطرها

ای برادران محترم! بیگمان من بیم دارم که این وضع و حالتی که رهبران جهان اسلام بطور عموم، و رهبران جهان عرب بطور خصوص دارند، و این واقعیت ترسناکی که بآن اشاره کردم، ممکن است قدرت و بازوهای شما را ریزه‌ریزه نماید، و شما را از مقاومت و برابری با این خطر معلوم، بازدارد، و می‌ترسم که نومیدی به دل‌های شما رخنه کند، ولیکن به شما می‌گویم - و تاریخ اصلاح و تجدید دینی بخصوص موضوع درسی و تألیف من بوده است - و حکومتی را استثناء نمیکنم، اگر در اینجا حکومت اسلامی بمعنی صحیح کلمه باشد، و نه دستگا‌ه‌های اسلامی راه از گناه و مسئولیتش و شکی نیست اینها بر مقاومت این طوفان سخت، و معالجه‌آن به روشهایی که بآن اشاره کردم، توانا ترند، ولیکن در پرتو آگاهییم به شما می‌گویم، که بیگمان تاریخ اصلاح و تجدید در حقیقت غالباً "تاریخ عزیمتها و نیروی

فردی است، شما در تاریخ اصلاح اسلامی نمیخوانید که در آنجا جمعیتی قراردادی بستماند برای محاربه با این رده، و مواجه با این تحدی و رودرروئی و در آنجا جمعیتی سری نبودماند که نقشه‌های دقیقی را وضع کنند.

دو مثال در تاریخ مرتبه دیگر

و فقط دو مثال را برای شما می‌آورم: اول هنگامیکه لشکر تتار بر جهان اسلام هجوم آورد، و تمام زیرسم اسبهاشان و تحت مهربانی آن وحشی‌هایی که مهربانی را نمی‌شناختند، واقع شدند. و چه بدبخت است انسانی که در سایه رحمت کسی باشد که رحمت را نمی‌شناسد؟ تتار جهان اسلام را تمام از این طرف تا آن طرف، خوار و ذلیل ساخت، مانند زخمی که اعصاب و جسمش خرد شده باشد، خشک و خردمانند مرده، سپس چگونه شد؟

آیا شنید ماید که دانشمندان معاصر پنهانی درجائی گرد آمده باشند و قراری گذاشته باشند، یا قانونی را به رأی اکثریت گذرانده باشند، بگویند: که ما بیگمان هم اکنون با این خطر مصیبت‌آور بجنگیم، این شر آشکار فراگیر، این به مبارزه خواستن که اسلام و مسلمین را دربر گرفته.

ولیکن مسلمین این تحدی را پذیرفت‌ماند، و مرد انپیکه نامشان نیست، بلکه تاریخ نام آنها را نمی‌شناسد، دانشمندان خداشناس مخلص، قیام کردند،

گفتند: بیگمان مانی توانیم به شمشیر با شمشیر آنها روبرو شویم، براستی شمشیر اسلام مدت زمان طولانی است که شکسته است، ولیکن ما همیشه چراغ ایمان را برمی داریم، و همیشه اسلام تازه و حیاتبخش است، بیگمان ما این وحشی‌هاییکه جهان اسلام را در فرمان خود قرار دادماند، تسلیم ما موریت دائمی اسلام انسانی، و شریعت پاک آسانش میکنیم.

در دل‌های آنهائیکه کشورها و زمینهای ما را فتح نموده و ذریت ما را به برده گرفته‌اند، اسلام و محبت اسلام داخل میکنیم، و تاریخ‌نگاران غربی میگویند که در این هنگام در بین مسیحی و اسلام رقابت شدیدی بوده است، کدام یک برای این تتاریهای بت پرست نادان غالب میشوند و بطرف خود جذبشان میکنند، و تمام قرائن و دلائل بر این بود که مسیحیت در این میدان سبقت میگیرد، و قصب السبق را احراز و بدست می‌آورد، زیرا مسیحیت از این حوادث کنار بود، و مسلمانان بودند که این وحشی‌ها را که چند قرن است در وضع خوراک نارسای خود محصورند و در شهر و روستاهایشان در آسیای وسطی قرار دارند، ارتباطی با عالم خارج ندارند، به هیجان آوردند و این فتنه خوابیده را بوسیله نادانی و کم عاقبت بینی یکی از پادشاهان^۱

۱- علاءالدین خوارزم شاه ۵۹۶-۶۱۷ هجری که جماعتی از بازرگانان آنها را کشت و هنگامیکه سفراء را نزد او فرستادند، به آنها اهانت کرد و بطور زشت و ناپسندی راند، برای تفصیل آن به کتاب "رجال الفکرو الدعوه فی الاسلام" جزء اول ص ۲۹۴ - ۳۰۵، مراجعه کنید.

بیدار کردند .

ولیکن چه بود؟ اسلام پیروز شد ، و تمامی تثار اسلام آوردند ، و در میان ایشان دانشمندان و فقهاء و عابدان و زاهدان و مؤلفین و مجاهدینی داشته‌اند ، و از ایشان کسانی بودند که دولت نیرومند اسلامی را در اطراف جهان بنیان گذاشته‌اند ، از جمله حکومت عثمانی که مدت پنج قرن پرچم بلند اسلام را در دل اروپا باهتزاز درآورد و ماند ، و از جمله حکومت اسلامی مغول که در کشور هند برپا شد ، و در این گفتار دربارهٔ آن بحث کرده‌ام ، بیگمان اسلام در این معرکه بر مسیحیت پیروز شد ، چون تعالیم اسلام به فطرت و عقل نزدیکتر است ، و بر تنظیم زندگی و پیشرفت تمدن و رهبری حکومتها ، از مسیحیت سلبی که از زندگی کنار است ، تواناتر است ، و بیگمان اخلاص مبلغین و علمای اسلام در آن عصر ، بالاتر از اخلاص مبلغین مسیحی بوده است ، و نیز برای اینکه اندیشه و بررسی مالک عقلشان شده و بر مشاعر آنها مستولی گشته است ، و مانند ما در مهربانی که تنها فرزندش را از دست داده است ، بودند ، و این قضیه نسبتی که با مسلمین داشت با مسیحیت نداشت ، و کودکی که فریاد میزند مانند آن نیست که از یاد مادر رفته است ، تاریخ- با وجود عدم استیفای آن به اخبار اسلام تتاری ، و اسباب آن ، و کسانی که در این باره دارای فضل بودند ، و همیشه تاریخ اسلام تتاری ناتمام و نارسا بوده ، در انتظار تاریخ نگار همت عالی محقق بوده است- دربارهٔ

بزرگواری و مفاخر فردی، و از اشخاصیکه سبب اسلام آوردن صدها هزار از
تتاریها، و داخل شدن سرتاسر حکومت تاتاری در اسلام تحقیق کرده است،^۱
و این جز برای شدت اخلاص و ارادت و دردمندی و خداشناسی شان نبوده
است، و این از جمله هزارها داستان تاریخی است که تاریخ آن را ضایع و
بی اهمیت گردانیده است، و از جمله سبب این ضایع گردانیدن، و عدم
اطلاع مردم بر آن، شدت حرص آن بزرگواران بر پنهان ساختن نام خودشان
است، تا در این کار و مجاهدت بهرهای برای نفس و شیطان شان نباشد.
مثال دومی را نام میبرم، و آن بزرگترین خطری بود در عهد سلطان جلال الدین
اکبر که گردن اسلام و مسلمین را زد، و درباره تصمیم او بر
تبدیل نمودن شبه قاره هند از اسلام به برهمنائی بحث کردام، و به دینی
که عقاید و تقالید و شعایرش را برابر هم آمیخته است و مرحله انتقالی
قطعی بود که تاریخ اسلامی هند، مرحله دقیق تر از آن را شناخته بود، آیا
میدانید چگونه هند اسلامی توانست دین و عقیده خود را نگه دارد، و
چگونه جامعه اسلامی که در چنگال این پادشاه نیرومند بیرون آمد که به
کلی حیات و قدرت را از تمام اسلام گرفته بود، و مذهب براهمه را در آغوش

۱- بر سبیل مثال، داستان اسلام آوردن امیر طغرل تیمور پادشاه کاشغر
یکی از پادشاهان بزرگ را که بخاطر گفتاری که بین او و شیخ جمال الدین
ایرانی رفته است بخوانید. تالیف آرنل ص ۲۶۵-۲۶۷ و این داستان در
کتاب "رجال الکفر و الدعوه فی الاسلام" جزء اول ۳۱۸-۳۲۰، مذکور است.

گرفت : و پیرو بی‌دینان و زنادقه از علمای دین و فلسفه گردید ، در حالیکه
 عدمای از بزرگان هوشمند و نویسندگان و مؤلفین و دانشمندان فلسفه و
 علوم عقلیه ، پیرامون او جمع شده بودند ،^۱ که مشک او را باد می‌کردند ،
 و در مدح و ثنای او از حد میگذشتند ، و او را به درجه "مجتهد مطلق ، و
 فاتح هزاره" دوم میرسانیدند ، و خیال میکردند که نبوت حضرت محمد صَلَّی
 اللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّمَ در هزاره اول پایان یافته ، و سلطان است صاحب و امام
 دوره دوم هزاره^۲

بیگمان آن ، بزرگواری و مفاخر یک مرد بود ، بنام شیخ احمد پسر
 عبدالاحد سر هندی (متوفی بتاریخ ۱۰۳۴هـ) این مرد نسبش به حضرت
 عمر میرسید ، اما کلمهای گفته است که هنگام مرتد شدن و سرپیچی کردن
 بعضی از مسلمانان پس از فوت حضرت رسول از دادن زکات ، امام و پیشوای
 مسلمین ابوبکر صدیق آن کلمه را گفته بود ، فرمودند : "أَيَنْقُصُ الدِّينُ وَ أَنَا

۱- رساله‌های لطیف و دلربای او (امام ربانی) را در تصویر غربت اسلام ،
 و غلبه کفر در آخر عهد سلطان جلال الدین اکبر و تزویر و ترفندهای دولت
 مردان زیرک دشمنان اسلام ، در مجموعه رساله‌های جاودانه فارسی اش لا سلام
 والمسلمین ، و سیرت فراوان و پیر برکتش را در جزء ششم از کتاب
 نزّهته الخواطر "بخوان سیرت بسیار معطرش را در جزء ششم از "نزّهته الخواطر"
 ملاحظه کن .

حَیٌّ؟" آیا دین ناقص میشود درحالیکه من زنده باشم. و این گفت: "أَيَنْقَرِضُ
الْإِسْلَامُ مِنَ الْهِنْدِ وَأَنَا حَيٌّ؟" آیا اسلام از هند پایان می‌یابد و من زنده
باشم. از آن هنگام تمام استعدادها و نیروهای روحی و علمی خود را برای
تحقق یک هدف متمرکز ساخت، و آن باقی ماندن هند در پناه و دامن اسلام،
و تحت پرچم بُنَوْتِ حضرت محمد علیه الصلاة والسلام، و نجات دادن این
کشورهای اصیل در اسلام از رِدّهٔ عقیدتی و تمدنی که بانی و جلودار آن،
رده اکبر ملک بود که خود را در آن عصر باسلام نسبت میداد.

و این هدف تنها هم و قصد شیخ احمد شده بود، و بر مشاعر و اندیشه‌اش
غالب گشت، گوئی برا خگر آتش می‌گردد، و بر خار سعدان می‌خوابد، خون می‌گرید بر
اینکه اسلام در خانه‌اش غریب است، و هشدار میدهد به خطری که وجود و بقایش تمام
کشورهائی را که مسلمانان به پاکترین و پر بهاترین خونشان آن را آبیاری
کردماند، فراگیرد، و مسلمانان در آن مانند یتیمی که بر سفره انسان لثیم
باشد، گشتند چنانچه طارق ابن زیاد فاتح اندلس گفته است، و در تحقیق
این هدف به هر وسیله‌ای کمک گرفت، از پیوستن به مردان درباری و نامه
نوشتن بآنها و تأثیر گذاشتن بر اندیشه‌شان، و برانگیختن غیرت و حمیت
اسلامی در آنها، و نهضت و حرکت دادن به همتشان برای پیروزی اسلام،
و از تربیت مبلغین و مربیان و نصب نمودن آنها در مرزهای اسلام و مراکز
حساس، و توجیه آنها در ایستادگی در این هنگام و موقع، و دعوت کردن

به اسلام ، و کوشش در اعلاى شعار دين ، و احياى سنتهاى پيغمبر ، و نشر دانشهاى سودمند ، و جنگیدن با تمام انواع بدعت و محدثات ، و دفاع از عقیده اهل سنت ، و غير اينها از وسايلی که در عصر خود ممکن بود ، و تمام اينها با خوددارى و خواستن مقامهاى رسمى ، و زهد و قناعت ، و عزت نفس ، و اکتفا به تعليم و تربيت ، و تزکيه نفوس ، و دعوت مردم بسوى خداوند .

پيدا است ، کوششهاى شجاعانه او به پشتيبانى مردم فراگير ميشود ، و تمام قرائن و شواهد دلالت ميکند بر اينکه اسلام در اين کشورها نفس آخر را ميکشد ، و روزگارش با آخر رسيدماست و (اکنون) دارد درخت آن ميوه ميدهد ، و حرکت تحول آرام آرام و کم کم در خانواده سلطنت و رجال دربارى و ارکان دولت ، ظاهر ميشود ، و به گذشت روزگار ، نيرومند و آشکار و واضح ميگردد ، و ملک اکبر مي ميرد ، و نميدانيم بر چه حالى ميميرد مرد ، و فرزندش سلطان نورالدين جهانگير (۹۷۷-۱۰۳۶هـ) جانشين او ميشود ، و نسبت به شيخ احمد با محبت و احترام رفتار مينمايد ، و به نصيحت و اندرزهاى او گوش فراميدهد ، و بر عليه بسيارى از روشهاى پدرش و تازه هاى که بوجود آورده است ، حکم ميکند ، سپس شهاب الدين محمد شاه جهان (۱۰۵۵-۱۰۷۶هـ) جانشين او ميشود که همه مردم ، مفاخر معماری بى نظيرش را ميشناسند ، "تاج محل" ، و مى توانيد مقدار پايدارى او را بوسيله آنچه که تاريخ روايت کرده است ، دريابيد ، بيگمان او وقتى که بر تخت طاووسى نشست

که از طلای خالص ریخته شده بود، و به گوه‌های گرانقیمت و دُرهای قیمتی مزین شده بود، و صدها هزار از نُقود خرج آن شده بود، از همان ساعت فرود آمد، و گفت: فرعون احمق و کم عقل بود، بر تختی که از چوب درست شده بود، به چهار زانو نشست، و به خداوند کافر شد، و گفت: "من خدای بزرگ شما هستم" و بدان من کسی‌ام می‌نشینم بر این تخت، و به سپاس آن سجده خدای بزرگ را می‌برم، سپس به زمین افتاد و سجده کرد.

سپس سلطان محی‌الدین اورنگ زیب عالمگیر (۱۰۲۸-۱۱۱۸هـ) جانشین او می‌شود، آن پادشاه صالح، فقیه زاهد، غیرتمند مبارز، زنده کننده بسیاری از سنتها و شعائر اسلامی، نابود کننده بسیاری از بدعتها و آثار جاهلیت، آنکه اسم جدش، اکبر را می‌برده می‌گفت: **الْجَدُّ الْاَكْفَرُ**، و او فرمان داد به تدوین قانون بر پایه احکام اسلام، و نصوص شرعی، تا دستوری برای کشورها و مرجعی در حیات فردی و اجتماعی باشد، و به **"الْفَتَاوَى الْعَالَمِیْرِیَه"** نامیده شد، و در کشورهای عربی به **"الْفَتَاوَى الْهِنْدِیَه"** شهرت یافت، و آن مصدر بزرگی از مصدرهای فقه حنفی در عصر اخیر اعتبار می‌شود، و در قضا و حکم و رفع اختلافات در کار مسلمانان بخصوص در محاکم هندی از زمان انگلیس، مورد اعتماد بوده است، و این پادشاه که پس از امپراطور (اشوکا) بزرگترین قطعه موحد را در این قاره حکومت میکرد، جز از کسب دست خود نمی‌خورد، یک نوع کلاه را میدوخت و میفروخت و از قیمت آن می‌خورد، و او کسی است که دفعه دیگر کشور هند را به حیات و

حکم اسلامی برگرداند، و چشمهای دوخته شده به کشورها را رد نمود، و آینده اسلام را برای مدت طولانی نگه داشت، چنانچه خلیفه‌های نیرومند نگه میداشتند، و برای امور مسلمانان حکام و پیشوایان خردمند می‌بود، و ناسپاسی نعمت خدا را نمیکردند، و حاکمیت این کشورها را با دست آهنین و عقلی توانا میکردند، قطعاً "اسلام دارای تاریخی روشن و طولانی میشد، و دولت اسلامی پایان نمی‌یافت، و واقع نمیشد آنچه واقع شد از چیزهایی که همه می‌شناسید.

در این تحولات بزرگ، و انقلابات عجیب، و تازه شدن اسلام، فضیلت و بزرگواری به چه کسی برمیگردد؟ همه این بزرگواری در این به همت مردی که نامش شیخ احمد بن عبدالاحد سرهندی است برمیگردد، و علی‌رغم تغییر زمان و پیچیدگی امور، و پایان عصر حکومت‌های شخصی، و جانشین شدن توده‌ها و ملت‌ها، همواره تکیه و اعتماد بر نفس‌های مؤمنه است، نفس‌های خاشع و پارسا، همت بلند، دورانیش، قَوِّی الْإِرَادَةِ که با خدای بزرگ پیمان دهد که این مبارزه رودروئی را بخاطر اسلام و مسلمین بپذیرد، و در برابر این رده عقیدمتی و فکری و تمدنی که مانند سیل ویرانگر طغیانگر است ایستادگی کرد، که کلام حضرت ابوبکر صدیق - رضی الله عنه - "أَيُّنْقُصُ الدِّينَ وَأَنَا حَيٌّ" را، مبداء و شعار خود ساخته است، و به این هدف که برتر از آن نیست، تمام حیات و لذات و مواهب را می‌بخشد، و برای حیات او ارزش و اندازه‌ای نیست در صورتی که این هدف تحقق نیابد.

برای اصلاح و مبارزه يك روش نیست و لیکن اعتماد بر صداقت و عزم است:

و برآستی من وقتی دو نمونه زیبا برای تجدید و برگرداندن اسلام به مرکز حیاتی خود و حرکت دادن اسلام جدید، که تاریخ یکی از آنها به قرن هفتم هجری، و دومی به قرن یازدهم هجری برمیگردد، بیان میکنم، بیگمان بر یک روش تنها از اصلاح و مبارزه و دفاع از اسلام، اصرار ندارم، برای هر عصری روشی است، و برای هر شهری وضع بخصوصی است، و برای هر جامعه و خانوادهای، و سائل و امکانات خود میباشد، و قرآن میفرماید: "وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ" برای آنها تا میتوانید از نیرو آماده کنید، و حدیث نبوی میفرماید "الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ حَيْثُ وَجَدَهَا فَهُوَ أَحَقُّ بِهَا" حکمت و آگاهی گمشده انسان مؤمن است، در هر جا آن را یافت پس او سزاوارتر است به آن، و لیکن بیگمان، بر قوت اراده، و صحت عزیمت، و تملک اندیشه، و روشنی هدف، اصرار دارم، و آن چیزی است که در این دو مثالی که برای شما آوردم، بوضوح مجسم است، و صدق الله العظیم "لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ". برآستی در داستانهای آنها (پیغمبران) پند و اندرز است برای خردمندان.

امانت و پیمان:

شما ای جوانان اسلام بر مرزی از مرزهای اسلام میباشید، پس آنهاییکه قبل از شما بودند، نمی‌آیند، بیگمان شما به عزم راسخ خود می‌توانید که چیزی را تحقق بخشید، که هیچ مؤسسه بزرگی، و حکومت‌های فراوانی، نتوانسته است به آن تحقق بخشد، پس (هر هدفی) ملابس و قیود و مشاغل خود را دارد، و فضای خصوصی، و مصالح معینی که بآن مربوط است، دارد، این امانتی است بر گردن شما، آن را به کشور و شهر خود برگردانید، و با آن زندگی کنید، و بر آن بمیرید، و در اینجا مدینه با وجود بلندی این مکان، غزوه^۱ احد واقع شده و در بین مردم شایع شده بود که پیغمبر خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ شهید شده است، و مردی به مردانی از مسلمانان گذر کرد، که با دست به زمین افتاده‌اند، گفت: چه چیزی شما را نشانده‌است؟ گفتند: کشتن رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ، گفت: پس چکار میکنید به زندگی پس از او، بلند شوید، و بمیرید بر آنچه پیغمبر خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ، بر آن مرده است، سپس مقابل آن گروه ایستاد و جنگ کرد تا کشته شد^۲ "أَلَا فَلْيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ قَرَبٌ مُّبَلِّغٌ أَوْعَى مِنْ سَامِعٍ" هشدار پس باید آنکه حاضر است به آنکه غایب بوده فرمان و او امر را برساند، پس بسیاری از کسانی که تبلیغ به آنها میرسد آگاه‌تر و با حافظه‌تر است از آن که شخصا حدیث را شنیده است.